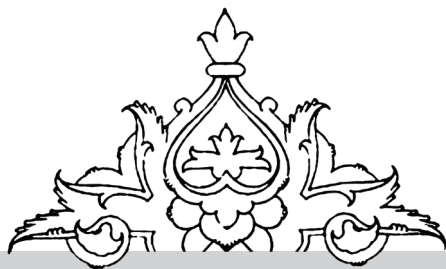


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه

مجموعه اندیشه ولایت، جلد اول: ایمان در قرآن
گزیده بخش اول کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن،
سلسله جلسات رهبر معظم انقلاب در رمضان المبارک ۱۳۵۳ شمسی
کاری از دفتر اعزام مبلغ دانشگاه امام صادق علیه السلام
به سفارش سازمان بسیج حقوقدانان





مجموعه اندیشه ولایت

ایمان در قرآن



گزیده بخش اول کتاب طرح کلی
اندیشه اسلامی در قرآن



سلسله جلسات استاد سید علی خامنه ای
مشهد مقدس ، مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام
رمضان المبارک ۱۳۵۳ شمسی



۷.....	مقدمه
۱۳.....	مبحث اول: ایمان (۱)
۱۵.....	مسئولیت‌پذیری مسلمان و تقوا.....
۱۵.....	رستگاری؛ نتیجه تقوا.....
۱۶.....	اطاعت.....
۱۷.....	رحمت خدا؛ نتیجه اطاعت.....
۱۸.....	مغفرت الهی.....
۲۱.....	نشانه‌های تقوا.....
۲۱.....	۱- انفاق.....
۲۳.....	۲- کظم غیظ.....
۲۳.....	۳- چشم‌پوشی از خطای مردم.....
۲۴.....	۴- یاد خدا و استغفار.....
۲۵.....	۵- عدم اصرار بر گناه.....
۲۵.....	نگاهی گذرا به مبحث اول.....
۲۷.....	مبحث دوم: ایمان (۲)
۲۹.....	انفال.....
۳۰.....	لوازم ایمان.....
۳۱.....	تعریف ایمان.....
۳۳.....	خصوصیات مؤمنین.....
۳۳.....	۱- بیم به هنگام یاد خدا.....
۳۵.....	۲- فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن.....



- ۳- توکل بر خداوند ۳۶
- ۴- اقامه نماز ۳۹
- ۵- انفاق ۴۲
- نگاهی گذرا به مبحث دوم ۴۳
- مبحث سوم: ایمان از روی آگاهی ۴۵**
- ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی ۴۷
- انواع ایمان ۵۱
- ۱- ایمان ناآگاهانه ۵۱
- ۲- ایمان آگاهانه ۵۳
- تخطئه ایمان ناآگاهانه ۵۸
- نگاهی گذرا به مبحث سوم ۵۹
- مبحث چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی ۶۱**
- ایمان و تعهدات عملی ۶۳
- مؤلفه‌های ایمان متعهدانه ۷۰
- بندگی خدا ۷۰
- جهاد ۷۱
- زاممداری بشریت ۷۱
- اقامه نماز ۷۴
- پرداخت زکات ۷۴
- اعتصام به خدا ۷۴
- هجرت ۷۴
- نگاهی گذرا به مبحث چهارم ۷۷
- مبحث پنجم: ایمان و پابندی به تعهدات ۷۹**
- پایداری در تعهدات ایمانی ۸۱
- جلوه عملی ایمان غیر متعهدانه ۸۹



۹۰	موانع پایداری در ایمان
۹۱	جلوه عملی ایمان راستین
۹۲	وعده‌های خداوند به مؤمنین متعهد
۹۵	نگاهی گذرا به مبحث پنجم
۹۷	مبحث ششم: نویدها
۱۰۱	مؤلفه‌های سعادت
۱۰۱	۱- شناخت هدف (هدایت)
۱۰۲	۲- خروج از ظلمت (نور)
۱۰۳	۳- رهایی از وسوسه‌ها (اطمینان و امن)
۱۰۵	۴- ثمربخش دانستن تلاش
۱۰۵	۵- جبران لغزش‌ها
۱۰۶	۶- برخورداری از تکیه‌گاه مطمئن
۱۰۷	۷- برخورداری از نصرت الهی
۱۰۸	۸- برتری بر جبهه مخالفان
۱۰۸	۹- پیروزی بر دشمنان
۱۰۸	۱۰- رسیدن به هدف
۱۰۹	۱۱- بهره‌مندی از نعمات الهی
۱۰۹	۱۲- پاداش اخروی
۱۱۰	نقش ایمان در سعادت
۱۱۰	۱- هدایت
۱۱۵	۲- نور
۱۱۸	۳- اطمینان و امن
۱۲۷	۴- ثمربخش دانستن ایمان
۱۳۱	نگاهی گذرا به مبحث ششم
۱۳۳	ضمایم و نمودارها



مقدمه



«بنده یک ماه رمضان در مسجد امام حسن مشهد سخنرانی مستمر سی جلسه‌ای داشتم... در آن سخنرانی‌ها راجع به توحید، امامت، ولایت، نبوت و سایر مباحث اساسی بحث شده است که الآن هم آن‌ها را تأیید می‌کنم. این‌ها پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی بود.»^۱

توضیحات فوق از زبان رهبر معظم انقلاب، پیرامون مباحث عمیقی است که معظم له در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۳ ه. ش (۱۳۹۴ قمری) به روشی نو، اصول اساسی و بنیادین اسلام را مبتنی بر قرآن کریم مطرح فرموده‌اند. ویژگی‌های منحصر به فرد این مباحث، عامل برتری آن نسبت به موارد مشابه می‌باشد.

معظم له در مقدمه‌ای که پیرامون این مطالب در سال ۱۳۵۳ مرقوم داشته‌اند، سه خصوصیت مهم آن را مطرح می‌فرمایند::

۱. معارف اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج شده و ناظر به تکالیف عملی و زندگی اجتماعی می‌باشد.

۲. ارائه مسائل فکری اسلامی به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد که نتیجه آن، طرحی کلی و همه‌جانبه از دین است که ایدئولوژی‌ای کامل و بی‌ابهام را برای بشریت به ارمغان می‌آورد.

۳. محوریت قرآن کریم که بر مبنای آن به عنوان کامل‌ترین و موثق‌ترین سند، اصول اسلامی استنباط و فهم می‌گردد تا متکی بر سلیقه‌ها و نظرهای شخصی نبوده و نتیجه‌ی تحقیق، به راستی «اسلامی» باشد.

ویژگی‌های دیگری که بر ارزش این اثر افزوده است عبارت‌اند از: منطقی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در ۴/۴/۱۳۸۱.





بودن و دوری از هرگونه تعصب که این مباحث را برای جهانیان قابل استفاده می‌کند، نگاه نو و بدیع به مفاهیم دینی^۲، انطباق مباحث با سیره سیاسی مبارزاتی ائمه علیهم‌السلام^۳، توجه ویژه به ضعف ایمان به عنوان درد اصلی جوامع بشری و مسلمانان، وحدت‌آفرین بودن، آموزش شیوه تدبیر و تعمق در قرآن کریم، تبیین مبانی نظام اسلامی و...

محتوای این جلسات، در دفعات متعدد و با کیفیت متفاوت به چاپ رسیده است که آخرین نسخه آن تحت عنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» که شامل چهار بخش می‌باشد، توسط موسسه صهبایا به زیور طبع آراسته گشته است.

نوشتاری که پیش روی شماست، مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» می‌باشد که محتوای جلسات معظم له را در قالب ۴ مجلد، ارائه کرده است. موارد تمایز و تفاوت مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» با اثر مذکور را می‌توان این‌گونه تبیین نمود:

باهداف کاهش حجم و افزایش جذابیت ظاهری، کتاب فوق تقطیع شده و هر بخش آن در قالب یک مجلد ارائه شده است.

هر مبحث، محتوای یکی از جلسات سخنرانی معظم له می‌باشد، غیر از جلسه ششم و هفتم که به علت اشتراک موضوع، به صورت پیوسته و در کنار یکدیگر ذیل مبحث ششم آمده است.

در کنار حفظ ساختار سخنرانی، هر مبحث به صورت دسته‌بندی و موضوع‌بندی ارائه گردیده است. در متن کتاب برخی مباحث که متناسب با

۲. رک. به بیانات معظم له در تاریخ ۱۳/۰۷/۱۳۶۷.

۳. رک. به بیانات معظم له در تاریخ ۰۸/۰۴/۱۳۷۱.





شرایط سخنرانی ایراد شده یا توضیحات و زیرنویس هایی که برای مخاطب ضرورتی ندارد، حذف شده است. البته سعی وافری صورت گرفته تا موارد حذفی، به کلیات و جزئیات مهم مطلب هیچ خللی وارد نکند.

ابتدای هر مبحث باهدف آمادگی ذهنی مخاطب، سؤالاتی پیرامون محتوای آن طرح شده است و موجب توجه و تعمق بیشتر مخاطب می‌گردد. چکیده‌ای از هر مبحث، در پایان آن ارائه می‌گردد تا مخاطب را با روح کلی مبحث همراه کند.

برخی از آیات محوری موضوع که توسط سخنران در ابتدای جلسه اشاره نگردیده، اما در محتوا بدان پرداخته شده، به اول هر مبحث افزوده شده است. برجسته کردن جملات مهم و محوری، تمایز دیگر این نوشتار است که مخاطب را به سهولت به محتوای اصلی رهنمون می‌کند. نمودار درختی نیز می‌تواند به ترسیم شمای کلی موضوع به صورت نظم یافته، به همراه برخی جزئیات کمک نماید.

جلد اول از مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت»، تحت عنوان «ایمان در قرآن» می‌باشد. در این کتاب معظم له شناخت ایمان را مقدمه ورود به فهم دین و شناخت اصول اساسی اعتقادی دین دانسته و می‌فرماید برای اینکه شوق فهم دین در ما برانگیخته گردد، لازم است تا قیمت و کیفیت ایمان را بشناسیم.^۴

براین اساس آشنایی با اصول اعتقادی اسلام از موضوع ایمان شروع می‌شود. تعریف ایمان، بیان لوازم ایمان و نشانه‌های مؤمنین دیگر

۴. رک به مبحث ششم از همین کتاب.





موضوعات این کتاب است. سپس سه شرط برای ایمان راستین مطرح می‌شود که محتوای مباحث سوم، چهارم و پنجم را به خود اختصاص می‌دهد. در مبحث ششم مؤلفه‌های سعادت هر انسان احصاء می‌گردد و نقش ایمان در تحقق این مؤلفه‌ها، مورد بررسی قرار می‌گیرد. جهت آشنایی بیشتر با ویژگی‌ها و محتوای جلسات معظم له توصیه می‌شود به کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن کریم» که به همت موسسه صهبا منتشر شده است، مراجعه شود.





مبحث اول: ایمان (۱)

پنجشنبه ۱۳۵۳/۶/۲۸

دوم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سؤالات:

- ۱- رابطه ایمان و اطاعت چیست؟
- ۲- مهم ترین شرط برای ایفای مسئولیت ها چیست؟
- ۳- انسان متقی چه ویژگی هایی دارد؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ
جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

سوره مبارکه آل عمران





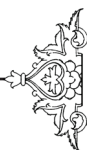
مسئولیت‌پذیری مسلمان و تقوا

رهبانیون مسیحیت، برای اینکه دامانشان به گناهان آلوده نشود، رهبانیت پیشه کردند؛ به غارها و کوه‌ها و بیغوله‌ها پناهنده شدند. قرآن می‌فرماید: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» رهبانیتی که آنان از خود درآوردند، به صورت بدعتی آن را ایجاد کردند؛ ما بر آنان رهبانیت را ننوشته بودیم؛ اما عالم اسلامی رهبانیت ندارد، گوشه‌گیری ندارد، فرار ندارد. عالم اسلامی همانی است که سعی می‌کند که بگیرد غریق را. یک فرد آگاه مسلمان، هر انسان مسلمان که مسلمان بودن و مسئول بودن با یکدیگر لازم و ملزوم هستند همین جور است؛ سعی می‌کند غریق را، وبازده را، بیمار را، نجات بدهد؛ اینکه با فرار جور در نمی‌آید. خودش را متقی می‌کند، دارای تقوا؛ یعنی آن تجهیز لازم را، آن زره لازم را، در مقابل آسیب گناه بر تن می‌پوشد و وارد منطقه گناه می‌شود، برای دستگیری گناهکاران؛ تقوا این است.

رستگاری؛ نتیجه تقوا

وقتی که این معنای تقوا شد، آیا تقوا مقدمه و وسیله‌ای برای پیروزی هست یا نیست؟ می‌بینید که خیلی آسان، وسیله پیروزی است. آن کسی که می‌خواهد بر این بیماری، در این منطقه پیروز بشود، اگر همواره بترسد که مبادا این میکروب در جسم او اثر بگذارد، این چطور می‌تواند میکروب زده‌ها و وبازده‌ها را نجات بدهد؟ باید خودش را خاطر جمع کرده باشد؛ باید از خودش خاطرش جمع باشد، بعد وارد منطقه وبازده بشود و دیگران را





نجات بدهد؛ آن وقت است که به پیروزی هم خواهد رسید. آن وقت است که این کار را هم به راحتی انجام خواهد داد. **«وَأَتَقُوا اللَّهَ»** تقوای خدا پیشه کنید، **«لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»** مگر پیروزمند و رستگار و موفق گردید.

اطاعت

... **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»** اطاعت کنید از الله و از پیامبر، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. خب اطاعت از خدا با اطاعت از پیغمبر تفاوتی ندارد، به چه مناسبت می فرماید که اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از پیامبر؟ هر دو تا را باهم، زائد نیست ذکر کردنش؟ نه. اگر چنانچه فقط بگوید **«أَطِيعُوا اللَّهَ»** اطاعت کنید از خدا، پیغمبر را به عنوان مصداق و نمونه ای ذکر نکند و اطاعت از پیغمبر را متذکر نگردد، آن کسانی هم که در نقطه مقابل پیغمبر قرار دارند، ممکن است ادعا کنند ما داریم اطاعت از خدا می کنیم. دامنه ادعا که وسیع است، همه کس می تواند داعیه دین و ایمان و تقوا را علنی کند. همه کس می توانند مدعی بشوند که بنده خدایند و مطیع او.

در زمان پیغمبر، هم پیغمبر مدعی عبودیت و اطاعت خدا بود، هم آن کسانی که در جبهه مقابل او، با او می جنگیدند، اخلاص می کردند، رهبران و آقایان و رهبانان مسیحیت و احبار یهود، این ها هم ادعا می کردند. **«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ»**، یک ذره هم بالاتر از پیغمبر، او می گفت من بنده خدا هستم، این ها می گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم. اگر نمی گفت پیامبر را، دشمنان پیامبر هم می گفتند ما مطیع خداییم؛ لذا بایستی مشخص بشود که اطاعت خدا یعنی چه. ...





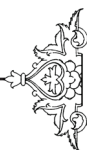
رحمت خدا؛ نتیجه اطاعت

رحم خدا یعنی چه؟ مورد رحم خدا قرار گرفتن یعنی چه؟ اینجا یک مقایسه‌ای بکنید بین بیان قرآن و پندار عامیانه ما. ما می‌گوییم که اگر گناهکاریم، اگر نافرمانی خدا کردیم، اگر به واجبات و تعهدات و تکالیف عمل نکردیم، اگر چنانچه از منطقه‌های ممنوعه پروردگار پا عقب نکشیدیم؛ فقط یک امیدواری داریم، آن چیست؟ آن رحم خداست. خدا با رحمتش با ما عمل کند، خدا ما را رحم کند، این داعیه و حرف ماست؛ یعنی حرف معمول اجتماع ما و مردم ما این است. رحمت خدا را برای کجا می‌دانیم؟ برای آنجا که عمل نکردیم، در صورتی که نافرمانی کردیم، در صورتی که منطقه ممنوعه خدا را زیر پا لگدکوب کردیم، مسئولیت و تعهد الهی را ملاحظه نداشتیم؛ در یک چنین صورت‌هایی می‌گوییم: ما که عمل نداریم، مگر خدا رحمان کند... رحمت پروردگار را، رقیب عمل کردن و جایگزین عمل کردن می‌دانیم.

آیه قرآن بالعکس است؛ می‌گوید عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. رحمت خدا آن وقتی است که یک ملتی به مسئولیتش عمل کند. خدا آن وقتی به مردمی رحم می‌کند که او را اطاعت کنند، تکالیف خود را انجام بدهند. هفت صد میلیون مسلمان بنشینید به انتظار ابررحمت پروردگاری که بر سرشان بیارد، آن وقت راه‌ها را باز کنند تا دزدان ناموس و غارتگران دین بیایند همه چیزشان را ببرد؛ به امید رحمت خدا بنشینند؟ پس بگو بنشینند حالا!

... مؤمنین آن کسانی هستند که وقتی میان آنان مشاجره‌ای به وقوع





می‌پیوندند، به توای پیامبر رجوع می‌کنند، مراجعه می‌کنند و چون تو حکمی صادر کردی، «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ» دستوری که تو صادر کردی، کمترین غبار کدورتی هم بر روح آن‌ها و دل آن‌ها بر جای نمی‌گذارد، «وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا» تسلیم فرمان تو اند. مؤمن واقعی این جور است.

مغفرت الهی

«وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»، میدان مسابقه است اینجا، میدان پیشی گیری و مسارعه است. پیشی بجوید، سبقت بجوید «الی مغفره» به سوی مغفرتی «مِنْ رَبِّكُمْ» از سوی پروردگارتان «و جنه» و بهشتی که «عرضها السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» که به پهنای آسمان‌ها و زمین است، «أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آماده شده است برای باتقویان. آنجا یک نشانه تقوا و یک نتیجه تقوا ذکر شد، اینجا نشانه‌های تقوا پی‌درپی ذکر خواهد شد.

ای انسانی که برای یک وجب زمین و یک مقدار آب و گل در فلان منطقه عالم، حاضری سبقت بگیری، حاضری دیگران را عقب بگذاری، حاضری تمام قوا و نیروهایت را به کار بزنی، استخدام کنی تا بتوانی در مزایده فلان زمین، در به دست آوردن فلان سرمایه، در تصرف کردن فلان مغازه، در گرفتن فلان گوشه فلان مملکت، در دائر کردن فلان کمپانی در فلان منطقه عالم، در تحصیل امتیازات مادی هر چه بیشتر؛ برای این‌ها حاضری مسابقه بدهی، سرعت بگیری، دیگران را عقب بگذاری، اگرچه شرافت‌ها و فضیلت‌ها را هم زیر پا گذاشته باشی، ای انسان! به تو نمی‌گویند سرعت مگیر، به تو نمی‌گویند در خانه بخواب، نیروهایت را به

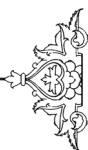




کارمزن؛ آن کسی که به نام دین به تو این سخن را می گوید، دروغ می گوید و نمی داند. دین نمی گوید نیروهایت را متوقف بگذار، دین می گوید سرعت بگیر هر چه بیشتر، مسابقه بده هر چه زیادتر، اما به سوی چه؟ به سوی چیزی که شایسته توست، نه به سوی یک وجب آب و گل، نه به سوی فلان مبلغ ناچیز، نه به سوی زندگی مادی دنیا که هر چه باشد، برای تو کوچک و کم است. ای انسان بزرگ! به سوی چیزی که با عظمت تو، با مقام تو سازگار باشد که انسان عالی ترین موجودات این جهان است، بزرگ ترین عظمت های وجود، بعد از پروردگار، در همین کالبد کوچک و محدود است ای انسان بزرگ، سرعت بگیر، مسابقه بده، اما به سوی چه؟ **«إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكَمُ وَجَنَّةٍ»**. سرعتت به سوی مغفرت پروردگار باشد، به سوی آن بهشت برین الهی باشد که همه آسمان ها در مقابل آن کوچک اند، همه زمین در برابر آن اندک است. ... از همه چیز بالاتر مغفرت است و پس از مغفرت آن چیزی که ارزش و عظمتش از آسمان ها و زمین بالاتر است.

مغفرت یعنی چه؟ ما دیدیم؛ به فلانی گفتیم آقا معذرت می خواهم، یک دشنامی به شما دادم، من را ببخشید. او هم با ناز و کبری، یا با خوش اخلاقی و لطفی، به هر صورتی، گفت خیلی خب صرف نظر کردیم. ... خیال کردیم غفران الهی هم از قبیل این بخشش هاست. فلان کس ظلم کرده، جنایت کرده، گناه کرده، در زمین فساد آفریده و برانگیخته، مستوجب عذاب خداست؛ بعد روز قیامت به خاطر قطره اشکی که او داشته است یا توجه و توسلی که او کرده است، خدا بگوید خیلی خب، حالا که این جور شد ما هم از سر خطایای تو گذشتیم، تو را بخشیدیم. مغفرت خدا





این است؟ «سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ» این را می‌گویید؟ نه.

... غفران یعنی التیام دادن و پیر کردن یک خلاً. بدن شما یک جراحی برمی‌دارد؛ این ران، این بازو، یک جراحی عمیقی برمی‌دارد، این لای گوشت از هم باز می‌شود؛ اینجا مرهمی به شما می‌دهند... تا این می‌جوشد تا این می‌تراود، می‌زاید تا بالاخره هم جنس خود را، آن گوشت بدن، آن ماهیچه بدن، هم سنخ خود را کنار خود به وجود می‌آورد. ...

روح شما اگر در مقام تمثیل، مانند جسمی باشد، هر گناهی که انجام می‌دهید، ضربتی بر روح وارد می‌کند و زخمی به وجود می‌آورد. چرا آقا؟ چرا می‌گوییم گناه ضربت بر روح است؟ برای خاطر اینکه روح باید تعالی پیدا کند و گناه، هر آن چیزی است که روح انسانی را یک گام از تعالی و تکامل مورد نظرش بازمی‌دارد. ... این گناه حالا باید مغفرت پیدا کند.

غفران یعنی چه؟ غفران یعنی این خلاً، این کمبود روح، این زخم روان، این نقیصه‌ای که در نفس او به وجود آمده است، این برطرف شود، این را می‌گویند غفران. چه جوری برطرف می‌شود؟ چه جوری برطرف می‌شود آن نقیصه‌ای که در روح تو از سوی گناه به وجود آمده؟ با جبران کردن. آن کسی که با یک گناهی جان خود را از اوج انسانیت و تکامل و نقطه پرواز انسانی یک قدری منحط کرده و دور انداخته، آن وقتی این عقب ماندگی اش جبران شده است که یک مقداری برود بالا.

یک مثال دیگر بزنم. سوار ماشین شدید، دارید می‌روید سر پنجاه فرسختی. اگر این ماشین در راه توقف کرد، شما چه شدید؟ عقب افتادی. جبران این عقب ماندگی به چیست؟ به اینکه یک خرده تندتر بروید،





یک خرده بی‌وقفه‌تر بروید. ...

خدای متعال نمی‌گوید چون تو گناه کردی، حالا هرچه کار نیک بکنی، ما آن گناه را اصلاً از بین نخواهیم برد، لج نمی‌کند خدا. ... «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ» ما غافریم، ما خلأها را پر می‌کنیم، زخم‌ها را التیام می‌دهیم، اما برای چه کسی؟ «لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، من بخشنده‌ام برای آن‌که توبه کند. توبه کند یعنی چه؟ یعنی برگردد. راه تکامل شما از اینجا بود، شما این طرفی می‌رفتید؛ حاضریم شما را ببخشیم، کی؟ وقتی بروید به طرف تکامل، مجدداً به راه درست برگردید. «لِمَنْ تَابَ» توبه کند، یعنی برگردد. توبه یعنی برگشتن. ایمان خود را قوی کند، عمل صالح کند. نباید از عمل غافل بود و به سخن گفتن و دل خوش داشتن خود بسنده کرد. بنابراین مغفرت یعنی پر کردن آن خلأهایی که زخم‌های روح انسان‌اند، با پر کردن آن‌ها انسان به کمال می‌رسد. این، شایسته است که انسان در راهش کوشش کند، مسابقه بدهد، سرعت بگیرد.

مغفرت خیلی مهم است ...

نشانه‌های تقوا

۱- انفاق

... چه کسانی هستند باتقویان؟ «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ» آن‌ کسانی که انفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی. این یک شرط باتقوا بودن است، انفاق کردن است. انفاق را هم باز چند بار تا حالا معنا کردم. عیبی ندارد این‌ها را تکرار کنیم. چون این‌ها حرف‌هایی است که غالباً تازه‌تازه



به گوش شما می‌رسد، هر چه تکرار بشود، بیشتر در دل می‌ماند و چه بهتر. انفاق با خرج کردن فرق دارد. خرج کردن یعنی اینکه انسان یک پولی را خرج کند. انفاق خرج کردن است، اما نه هر خرج کردنی. انفاق آن خرج کردنی را می‌گویند که با آن، یک خلائی پر بشود، یک نیاز راستینی برآورده بشود. کجایند آن کسانی که میلیون‌ها خرج می‌کنند، به ظاهر هم برای کارهای نیک خرج می‌کنند تا از زبان قرآن به آن‌ها بگوییم که بدبخت‌ترین مردم‌اند، زیرا کارشان انفاق نیست. **«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»**. این پول‌هایی که خرج می‌شود، این زر و زیورهایی که بر پیکر گرسنه یک عده مردم آویخته می‌شود، این پیرایه‌های زیادی و دروغین؛ این‌ها انفاق نیست، چرا؟ چون خلائی را پر نمی‌کند.

... گاهی پر کردن شکم گرسنه هم انفاق نیست، در یک شرایطی این جور است. در آن شرایطی که فقر و گرسنگی مانند گیاه هرزه‌ای، بی‌حساب دارد بر روی زمین‌ها می‌روید، آنجا پر کردن شکم یک گرسنه مثل قیچی کردن پیکره بالای یک دانه علف هرزه است. در صحرا علف هرزه چقدر قیمت دارد؟ بالاخره از جلوی چشم، یک گیاه هرزه کم می‌شود، اما چقدر این کار اساسی است؟ چقدر جالب است این کار؟ خیلی کم و ناچیز. بنابراین انفاق آن چیزی است که یک خلائی را پر می‌کند. یک نیازی را برآورده می‌کند. ... انفاق کار مردمان باهوش است. آن‌هایی که خلأها و نیازها را می‌فهمند و حاضر می‌شوند به جا آن خلأها و نیازها را پر کنند. ...





۲- کظم غیظ

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» و فروربندگان خشم. فروربندگان خشم یعنی چه؟ یعنی بر اساس احساسات کار نمی‌کنند، همه جا عقل؛ اما گاهی عقل هم با خشم‌های درست همراه است، نمی‌بینید در قرآن می‌گوید: «أَشِدُّهُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمًا بَيْنَهُمْ». اینی که می‌گویند «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» معنایش این نیست که شما خیال کنید می‌خواهیم بگوییم خشم یک ملت، خشم یک انسان، خشم یک جامعه، علیه آن کسانی که باید بر آنان خشم گرفت، نیست و نابود باد، نه. قرآن هم نمی‌گوید که این خشم‌ها را فروبخورید، می‌گوید بر اساس خشم، کاری انجام ندهید. «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» کظم کنندگان، فروربندگان. نه فراموش کنندگان؛ فروربندگان غیظ و خشم؛ که وقتی خشم فرونشست، انسان می‌تواند با عقل، با درک، آنچه را که شایسته است انجام بدهد.

۳- چشم‌پوشی از خطای مردم

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» گذرندگان از مردم، عفو کنندگان از خطاهای مردم. از اشتباهات مردم، از خطاهای مردم، از گناهان مردم، از لغزش‌های مردم باید گذشت، باید صرف نظر کرد. از آن گناهی نباید صرف نظر کرد که لغزش نبوده است. خدا هم از یک چنین گناهی مشکل صرف نظر نکند. از آن عمل خلافی نباید صرف نظر کرد که از روی تعمد و عناد انجام گرفته است، اما لغزش‌ها، قصورها که در کار عامه مردم فراوان هست، قابل گذشتن و عفو کردن است. «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و خدا دوست می‌دارد مردمان احسان کننده را.



۴- یاد خدا و استغفار

دیگر از نشانه‌های باتقواها چیست؟ «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا الذُّنُوبَ» آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، یا بر خویشتن ستم کنند، «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» بر نفس‌های خود ظلم روا بدارند، «ذَكَرُوا اللَّهَ» فوراً به یاد خدا بیفتند. در وادی غفلت، زیر سرپوش غفلت، دیر نپایند. یک آیه‌ای است، خیلی عجیب است در قرآن، در زمینه تذکر پیدا کردن؛ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا»، این هم برای باتقواهاست اتفاقاً، «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا» وقتی یک گروه شیطان با آن معنای وسیعی که شیطان دارد وقتی یک گروهی شیطان و شیطان صفت او را احاطه می‌کنند تا گمراه کنند تا از راه به در ببرند تا او را به فراموشی بیندازند، «ذَكَرُوا اللَّهَ» فوراً به یاد خدا بیفتند انسان.

یاد خدا یک چنین چیزی است. یاد خدا حربه‌ای است در دست ما علیه شیطان‌ها، یاد خدا ریسمانی است در اختیار ما، برای نجات از ورطه‌ای که دشمنان هوشیاری ما، در برابر ما به وجود آورده‌اند. یاد خدا خیلی چیز ارزشمند و قیمتی است.

«ذَكَرُوا اللَّهَ» چون کار خلافی بکنند یا بر خویشتن ظلم بکنند، خدا را به یاد می‌آورند. «فَاسْتَغْفَرُوا الذُّنُوبَ» پس طلب غفران و مغفرت می‌کنند برای گناهانشان، در جستجو می‌آیند که این گناه، این خلأ التیام پیدا کند، اما همین هم بدون کمک پروردگار ممکن نیست. «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» و چه کسی غفران و مغفرت می‌بخشد گناهان را به جز خدا؟





۵- عدم اصرار بر گناه

تلاش از تو و حرکت از تو و برکت از خدا؛ تلاش و کوشش از ما و قبول از خدای ما. پس تلاش را از پرونده خودمان، حق نداریم حذف کنیم. «وَلَمْ يَصِرُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» بر آنچه که می‌دانند گناه است، اصراری نورزند. «أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّهِمْ» این چنین کسانی که از تلاش و کوشش باز نمی‌ایستند، استغفار می‌کنند برای گناهان، اصرار نمی‌ورزند در راه خطا و خلاف؛ این چنین آدم‌هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگارشان است. «وَجَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و بهشت‌هایی که در زیر آن نهرها جاری است، «خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» در آن جاودانه‌اند و چه نیکو پاداش عمل‌کنندگان است. باز اینجا می‌گویند پاداش عمل‌کنندگان، «أَجْرُ الْعَامِلِينَ». مسأله عمل یکی از مسائل بسیار مهم است. ...

نگاهی گذرا به مبحث اول

پذیرش اسلام (ایمان) ملازم سلسله تعهدات و مجموعه مسئولیت‌هایی (اطاعت) است که برای انجام آن نیازمند مجهز شدن به سلاح تقوا است. حرکت در این مسیر با لغزش‌هایی همراه است که غفران و رحمت الهی التیام دهنده این لغزش‌هاست. مهم‌ترین ثمره حرکت در مسیر ایمان و التزام به تعهدات، سعادت الهی است.



مبحث دوم: ایمان (۲)

جمعہ ۲۹/۶/۱۳۵۳

سوم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سؤالات:

- ۱- معنای ایمان چیست؟
- ۲- لوازم ایمان چیست؟
- ۳- ویژگی ها و شاخص های مؤمن چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

سوره مبارکه انفال





انفال

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» از تو می‌پرسند ای پیامبر در مورد انفال^۱، سؤال می‌کنند که انفال برای کیست و حق کیست. انفال را مختصراً می‌توان به این صورت ترجمه کرد؛ انفال یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است. یک نمونه مثلاً درآمدهایی است که در جنگ نصیب مسلمانان می‌شود، نه هر درآمدی، درآمدهای خاصی. یک نمونه از انفال، معادن است، این ثروت‌های زیرزمینی. یک نمونه از انفال این جنگل‌هاست. یک نمونه از انفال این دشت‌ها و مرتع‌های عظیمی است که در گوشه و کنار و بر سر کوه‌ها قرار دارد. انفال به‌طور خلاصه، آن ثروت‌هایی را می‌گویند که متعلق به یک فرد خاص یا به یک جمع خاص نیست، در اختیار همگان است، از آن تمامی ملت است. ... «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» انفال از آن خدا و از آن پیامبر است. از آن خدا یعنی چه؟ یعنی برای یک عده معینی از بندگان خدا نیست. آنچه مال خداست، آنچه باید نام مال خدا به روی آن گذاشت، این در حقیقت آن چیزی است که باید صرف بشود در اهداف الهی. ... باید در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، صرف و خرج بشود. پس مال الله، انفال از آن خدا هست، به این معناست.

«وَالرَّسُولِ»، یعنی چه؟ از آن رسول است، یعنی چه؟ مگر رسول یک قطبی در مقابل خداست؟ نه! مال خدا را هرکسی ممکن است به خودش حق بدهد که در آن تصرف کند. همه ممکن است بگویند این مال خداست، ما هم بنده خداییم و به این نام ظاهرپسند خوش‌ظاهر، با این نام عامیانه

۱ بحث انفال را می‌توان به عنوان مصداقی که در آن اطاعت از خدا و رسول واجب می‌باشد، تلقی نمود.



جاذب، که این مال، مالِ خداست، ما هم بنده خدا هستیم؛ این مالِ عمومی را در مصارف شخصی خودشان مصرف نمایند؛ یک چنین چیزی ممکن است؛ بنابراین مالِ خدا، اگرچه باید به مصالحِ عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن، به این معنا نیست که بل بشو باشد، هر که هر چه دلش خواست مصرف بکند. لازم است یک مرکزیتی باشد، یک دست قدرتمندی باشد که نماینده خدا و قیّم امور مردم محسوب بشود، او کیست؟ ... در زمان وجود پیغمبر، رسول الله، پس از او امام معصوم، اگر امام معصوم نباشد، امام عادل الهی؛ آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد، او مسلط به امر انفال است. این قسمت اول آیه که البته مورد بحث ما این قسمت از آیه نبود.

لوازم ایمان

بعد از آنی که مصرف انفال را معین می‌کند، می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً تقوای خدا پیشه کنید، «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا بردارید. در ترجمه فارسی ناگزیرانه ای که ما کردیم ... «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فی مابین خود را اصلاح کنید. اختلافات را در میان خود از میان بردارید. به سود حقیقت، آن کسانی که سخنی غیر حقیقت می‌گویند، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید. «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» میان خود را اصلاح کنید، بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید، بهانه برای به جان یکدیگر افتادن نجوید. خاصیت یک عده مردمی که جنگشان می‌آید با دوستان و با دشمنان، همین است که دنبال بهانه‌های

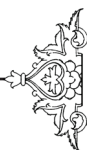




کوچک برای جنگیدن و دعوا کردن و ایجاد اختلاف می‌گردند. نصیحت خدا و رسول به این‌گونه مردم این است که به جای آن‌که برای جنگیدن با دوستان بهانه بجوید، برای جنگیدن با دشمنان بهانه‌ها را پنهان نکنید. اگر اهل جنگی، با دشمن بجنگ، با برادر چپرا؟ با دوست چپرا؟ «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» این دو تا توصیه بزرگ، توصیه سوم یک مطلبی است که کلی است و شامل همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای بد می‌شود، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و اطاعت کنید، فرمان ببرید خدا را و پیامبرش را، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمنید.

تعریف ایمان

مسأله ایمان، این گِروِش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز که نامش ایمان است، تنها به همین خلاصه نمی‌شود که در قلب، انسان این گِروِش و گرایش و گرویدگی را داشته باشد. آن وقتی ایمان به صورت راستین در کسی وجود دارد که بر طبق آن ایمان عمل کند. آن وقتی کسی می‌تواند ادعا کند مؤمن واقعی است که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند باشد. آن وقتی کسی می‌تواند بگوید من به خدا مؤمن و معتقدم که زندگی او و متن واقعیت وجود او، با آن کسی که منکر خداست، تفاوتی داشته باشد. آن کسی که امروز منکر خداست، عملش با عمل آن کسانی که مدعی خدایند چه تفاوتی دارد؟ هر دو ظلم می‌کنند. هر دو در مادیات تا خرخره غرق شدند. هر دو برای این چند صباح زندگی، چند روز دیگر بیشتر نفس زدن و دو لقمه‌ای خوردن و فضا را متعفن کردن، برای دو صباح بیشتر راحت زیستن، حاضرند همه



فضیلت‌ها را زیر پا بگذارند. منتها این یکی صاف می‌گوید من به خدا معتقد نیستم، آن دیگری مدعی است که به خدا معتقد است. این چه جور ایمانی است؟ آیه قرآن در اینجا صریح است. اینجا دیگر حساب استدلال‌های عقلی نیست که شبهه بردارد؛ باید این کارها را انجام بدهید، اگر مؤمنید؛ و یکی از این کارها، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَ» خدا و پیامبر را اطاعت کنید، دنبال فرمان آن‌ها راه بیفتید.

فرمان خدا چیست؟ هرچه هست، بدیهی است که خدا در مورد مال آدمی، در مورد جان آدمی، در مورد عمر آدمی، در مورد روابط آدمی با سایر انسان‌ها، در مورد روابط انسان با خدا، در مورد روابط انسان با حیوانات و حتی با گیاهان، تعهدها، مسئولیت‌ها، تکلیف‌ها، وظیفه‌هایی معین کرده است. در این هم اگر خدا را اطاعت کردید، می‌توانید بگویید ما مؤمنیم، والا ایمان به صرف این‌که قلب انسان و دل انسان به یک قطبی وابسته است، اما شعاع این وابستگی در عمل، در دست، در زبان، در پا و در اعضا و جوارح دیگر منعکس نیست، به درد نمی‌خورد؛ بلکه اصلاً نام ایمان از نظر اسلام برای او صدق نمی‌کند، این منطق قرآن است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا کنید، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فی مابین خود را اصلاح کنید، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَ» خدا و رسولش را اطاعت کنید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمنید.





خصوصیات مؤمنین

خب، به مناسبت نام مؤمن در پایان این آیه، آیه بعد درباره صفات مؤمنان و شرایط ایمان، باز ادامه سخن می‌دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»؛ برای مؤمن راستین، پنج خصلت در اینجا معین شده. ممکن است این پنج خصلت در گوینده و شنونده نباشد، اما اگر کسی در راه ایجاد این پنج خصلت در خود، تلاشی و فعالیتی بکند، باز در راه ایمان، در راه هدف ایمان و شایسته نام مؤمن هست. مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

۱- بیم به هنگام یاد خدا

اول؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» منحصرأً مؤمنان، «الَّذِينَ» آن کسانی هستند که «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ» چون یاد شود خدا، «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» به بیم آید دل هایشان؛ یعنی چه به بیم بیاید؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ آیا ترسیدن یک گناه کار در مقابل قاضی است، یا نوع دیگر و لطیف‌تری است؟ ممکن است کسی بگوید من گناهی نکردم، از خدا هم نمی‌ترسم. بله، ترسیدن گناه کار در مقابل قاضی و دادستان، آن کسی که باید آدم را مجازات کند، آن نوع ترس با نداشتن گناه، البته منتفی است؛ تا چه کسی باشد که بتواند مطمئن باشد که گناهی ندارد.

اما یک نوع ترس دیگر هست که آن ناشی از معرفت است. انسان در مقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت‌های باشکوه، قهراً احساس دهشت و حیرت می‌کند. خاصیت وجودی انسان این است، ترکیب روحی و



جسمی انسان این را ایجاب می‌کند؛ در مقابل هر چیز با عظمتی، هر انسانی حالت دهشتی را در خود احساس می‌کند.

این حالت دهشت، نه از باب این است که از او می‌ترسد، ممکن است او هیچ ترسی نداشته باشد، به این معنا که تعرضی بکند، ترس ناشی از گناه نیست اینجا؛ بلکه این دهشت و بیمناکی، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارت خویشتن در مقابل اوست. این چنین ترسی از خدا جا دارد، مطلوب است، لازم است، مفید است. آن کسی که در مقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند و خدا را به تمام شئون امور خویش مسلط و مهیمن و مسیطر مشاهده می‌کند، این چنین انسانی سعی می‌کند جز از آن خط سیر مستقیمی که خدای عالم برای او معین کرده، از راه دیگری سیر نکند، حرکت نکند. این بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعه مُسَلِم.

اینی که می‌بینید امیرالمؤمنین در نیمه‌های شب، در شب‌های ماه رمضان، به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد؛ اینی که می‌بینید امام سجاد گاهی صبحه می‌زند؛ اینی که می‌بینید رسول الله، با همه جلالت و عظمتش، وقتی دهه سوم ماه رمضان می‌آید، می‌گوید رختخواب مرا جمع کنید، بستری برای خود نمی‌گستراند؛ یعنی شب‌ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت تضرع است، وقت خضوع است در مقابل پروردگار؛ این‌ها را گمان مکن کارهای تصنعی است که انجام می‌گیرد. چقدر ناقص و ناآگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابو حمزه می‌خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی‌گوید. چقدر ناوارد و بی‌اطلاع از روح دعا و از



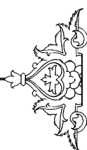


کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست، آن کسی که خیال می‌کند آن گریه و ناله و اشک امام علیه‌السلام برای آموزش دادن است... او این عظمت را می‌فهمد، می‌گیرد، درک می‌کند و به همین دلیل است که آن جور می‌پیچد و اشک می‌ریزد.

وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت رعبی که ناشی از احساس حقارت خود در مقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن مسلط می‌شود، «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ». خدا برای انسان از صورت بازپچه بیرون می‌آید، نام خدا از صورت یک ذکر اعتیاد گونه خارج می‌شود. در مجلس یک نفر که می‌نشیند؛ یا الله، به عنوان یک جمله احترام‌آمیز؛ خمیازه که آدم می‌کشد، آخرش لاله الا الله، با خستگی؛ از این حالت‌ها که نشانه بی‌اعتنایی و بی‌ادراکی و عدم حساسیت روان انسان در مقابل یاد خدا و نام خدا و عظمت خداست، از این صورت‌ها دیگر خارج می‌شود قلب یک انسان خداشناس و عظمت بین، کسی که ادراک می‌کند و احساس می‌کند عظمت پروردگارا...

۲- فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا». نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فرو خوانده می‌شود، یا خودشان می‌خوانند یا کس دیگری برای آن‌ها این آیات را فرو می‌خواند، ایمانشان افزون می‌گردد، «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا». ... ایمان به صورت یک آب راکد، در وجود یک مؤمن، معنی ندارد. آن کسانی که یک کلمه‌ای را در کودکی فرا گرفته‌اند، بر اثر شک دوران بلوغ، آن یک کلمه از آن صلابت و از آن عظمت در روح این‌ها افتاد، کوچک



شد، ناقص شد، ناچیز شد، یک نیمه ایمانی، یک نیمه حقیقتی در روحشان باقی ماند، آن هم بر اثر پیش آمدن جریانات و حوادث گوناگون، مدام کاسته شد و کاسته شد؛ یک چنین ایمانی یک روزی هم از انسان به آسانی گرفته می شود. ایمان مستودع، ایمان عاریت، مؤمن این جور نیست. مؤمن راستین، آن مؤمنی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبیر، با دقت نظر، با اندیشیدن، با هر چه نسبت به آن یک کلمه مساعد، ایمان خود را زیادتر کردن، این ایمان را از زایل شدن نجات بدهد. مؤمن واقعی این است.

از این آیه و از این جمله استفاده می کنیم که با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن باید زیاد بشود؛ و از این جمله اتخاذ سند می کنیم، ... و به آن کسانی که می گویند قرآن را ترجمه نکنید، معنا نکنید، تفسیر نکنید که عقل ما نمی رسد، به آن ها می گوییم اگر ما قرآن را نمی توانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد می شود؟ پس پیداست، قرآن کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید آن را خواند به قصد فهمیدن و فهمیدن به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان. ...

۳- توکل بر خداوند

دنباله آیه «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، نشانه دیگر مؤمنین این است که بر پروردگار خود توکل و اتکا می کنند؛ یعنی چه توکل می کنند؟ یعنی دست را روی دست می گذارند، می گویند خدا خودش درست می کند؟ نه، معنای توکل این نیست. آن کسی که دست روی دست می گذارد در مقابل تکلیف ها و تعهد ها و مسئولیت ها، به جای این که نیروی خود را مسئول بداند، معجزه





خدایی را مسئول فرض می‌کند؛ این چنین آدمی باید بداند که قرآن این عمل را رد کرده است، به صورت مشمت محکمی بر دهان بنی اسرائیل که به موسی گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» تو و پروردگارت بروید، مشغول جنگ بشوید، با دشمن بستیزید، ما اینجا نشستیم به تعبیر بنده کنار دیوار، زیر سایه وقتی فتح کردید، ما را هم خبر کنید تا بیاییم. این را قرآن نفی می‌کند... پس توکل به این معنا نیست. این حرفی که در بین مردم رایج شده دارم می‌گویم تا همه بشنوند و همه بفهمند اینی که رایج میان مردم است؛ می‌گویند: آقا، خدا خودش باید اصلاح بکند، از بنده خدا کاری بر نمی‌آید؛ این غلط است. اگر از بنده خدا کاری بر نمی‌آید، اگر برای از بین بردن و ریشه‌کن کردن فساد، اراده آدمی و نیروی آدمی به کار نمی‌آید، خدا انبیا را بسیج نمی‌کرد. مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی‌کرد... .

پس توکل یعنی چه؟ توکل یعنی در همه حال، اتکا و امیدت به خدا باشد. اگر درست موشکافی کنید، می‌بینید با این تعبیری که بنده عرض می‌کنم: در همه حال اتکا و امیدت به خدا باشد؛ با این تعبیر، توکل از صورت یک چیز مخدر درمی‌آید، به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحرک، جلوه‌گری می‌کند.

دیدید بعضی‌ها در دشواری‌های زندگی، در بحران‌ها، در آنجایی که از همه وسایل ظاهری دستشان کوتاه است، چه می‌کنند؟ دیدید؟ شنیدید؟ یکی از چند کار را انجام می‌دهند: یا تسلیم دشمن می‌شود، می‌گوید وقتی یک کاری از من بر نمی‌آید چه کنم؟ یا تسلیم مسیر زندگی عادی می‌شود.



... راه دیگر این است که به زندگی خودشان خاتمه بدهند. ...

... اما برای انسان باخدا در دیگری در بن بست ها باز می شود که باز شدن آن در، درهای دیگری را، درهای شرافت کش را به روی او می بندد. آن در، چه دری است؟ در توکل به خدا. ...

بن بست از جنگ احد بالاتر؟ ... راه های نجات به کلی بسته، اسلحه ها روی زمین افتاده، دشمن مجهز، مسلط، مسیطر، آنچه اینجا به داد انسان می رسد، آن دریچه ای است که خداپرستان فقط دارند؛ اتکای به خدا. چه بن بست؟ بن بست کدام است؟ پیغمبر از دنیا رفته باشد، خدای پیغمبر که از بین نرفته است. تکلیف که از بین نرفته است. آدم با توکل در اینجا مثل چه کسی عمل می کند؟ مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، مثل ابودجانه، مثل دوتا، سه تا سرباز دیگر، این ها آدم های با توکل بودند. بی توکل ها چه کسانی بودند؟ آن هایی که از احد تا مدینه، پشت سرشان را هم نگاه نکردند، دیدند تا خود دروازه های شهر. ...

لذا آن کسی که توکل را دست بر روی دست گذاشتن، به امید آینده مجهول بی تلاش نشستن، ایمان خود را از نیروی خود سلب کردن، معنا می کند؛ آن کسی که توکل را به معنای خط نسخی بر روی اراده انسان و قدرت او وانمود می کند؛ این چنین آدمی یا توکل را نمی فهمد، اسلام سرش نمی شود، توکل را درک نمی کند؛ یا نه؛ می فهمد، شرف سرش نمی شود، می خواهد عوضی معنا کند تا مردم بی توکل بار بیابند تا مردم عوضی بار بیابند. معنای توکل این است، **«وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»**. به نظر من دو بال نیرومند برای پرواز انسان در تلاش های زندگی، یکی صبر است، یکی توکل.





هرامتی که این دو بال را داشته باشد، از تیررس دشمن‌های خاکی به کلی دور خواهد شد؛ بال صبر و بار توکل، **«وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»** این سه تا علامت برای مؤمن... .

۴- اقامه نماز

... چهارم، **«الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»** آن‌ها که به پا می‌دارند نماز را. آقایان توجه کنید، یک فرقی است بین تعبیر **الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ** و **الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ**. یصلون، یعنی نماز می‌گزارند. اگر فقط نماز گزاردن مطرح بود، فقط این دولا و راست شدن مطرح بود، اینجا لازم نبود که **«يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»** بگویند، دو کلمه بیاورند، طول و تفسیر بدهند، می‌توانستند بگویند یصلون، الذین یصلون، آن‌هایی که نماز می‌خوانند. پیداست که **«يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»** به پا می‌دارند نماز را، غیر از نماز خواندن یک چیز دیگری است، یک حقیقت برتر و بالاتری است. چیست به نظر شما این حقیقت؟ به پا داشتن نماز یعنی چه؟

چند جور می‌شود احتمال داد، ممکن است همه این احتمالات هم درست باشد. یکی این‌که بگوییم اقامه نماز، به پا داشتن نماز، یعنی نماز را به صورت کامل، به صورت همه‌جانبه، به صورت تمام به‌جا آوردن، **«يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»**؛ و اقامه در زبان عرب، در اصلاحات عربی، اتفاقاً به همین معانی هم هست؛ یعنی کار را به صورت کامل انجام دادن، **«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»** همه صورت را، همه وجود را به سوی دین برگردان، به صورت کامل. یک احتمال این؛ و واقعش هم همین است که اگر کسی نماز را اقامه به این معنا بکند، یعنی به صورت کامل انجام بدهد، با ارکان صحیح، با





توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز، ... اگر کسی این جور نماز بخواند، جداً فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

آدمی که نماز خوب می‌خواند، همه مشکلات برایش آسان است. شنیدید که بعضی از بزرگان دین، در هنگام توجه شدید و مصیبت‌ها، دو رکعت نماز می‌خواندند؟ شنیدید که رسول خدا در هنگام بحران‌ها و شدت‌ها رو می‌کرد به بلال و می‌گفت: «ارحنا یا بلال» بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو. «آبرد آبرد یا بلال» خنک کن دل ما را ای بلال؛ یعنی اذان بگو. ...

این یک احتمال، احتمال دیگر این است که «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نماز را به پا می‌دارند، یعنی در جامعه به پا می‌دارند، جامعه را جامعه نمازخوان می‌کند. بعضی‌ها دلشان خوش است که خودشان نماز می‌خوانند، به جای هفده رکعت در شبانه‌روز، پنجاه و یک رکعت می‌خوانند، غیر از نمازهای مستحبی دیگر. اگر بگویند، بابا، مردم گروه‌گروه از دین دارند رو برمی‌گردانند، غمشان نیست.

گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج. می‌گوید آقا، ما گلیم خودمان را دربریم خیلی کار است، خیلی هنراست، به دیگران نمی‌رسیم، بعضی این جوری‌اند. آن عملی که نشانه ایمان است، این عمل نیست. هرکسی نماز خوب بخواند، اما خودش بخواند، دیگران کاری نداشته باشد، این درست نیست. درست نیست، یعنی کامل نیست ...

نشانه ایمان چیست؟ اقامه صلاة، نماز را در جامعه به پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن، نه به معنای این‌که یک عبادت همه‌جانبه انجام بدهند، ... نه این‌که فلانی نمازخوان نیست، نمازخوانش کنیم؛ یعنی

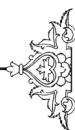




جامعه نمازخوان، یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه‌ای که می‌گوید «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**» جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی‌کند و جز به خدا به هیچ‌کس دیگر اتکا و از کسی استعانت نمی‌جوید. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هر روز از سردمداران فساد، یعنی **مغضوب علیهم** و از دنباله روان فساد، یعنی از «**ضَّالِّينَ**» تبری می‌جوید. نماز این‌هاست.

اگر کسی سعی کند انسان‌های دیگر را نمازخوان کند به این معنا، این در حقیقت تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، در راه ریشه‌کن کردن فساد، در راه از بین بردن من و ما، در راه ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان آحاد امت مسلمان و آحاد بشریت، تلاشی در این راه انجام داده، اقامه صلاة یعنی این؛ یعنی شما کاری بکنید که همه مردم، در هر روزی پنج نوبت و هر نوبتی چند بار بگویند «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**».

خدا! فقط در مقابل تو گردن عبودیت و پشت عبودیت خم می‌کنیم، نه در مقابل غیر تو. هر روزی چند نوبت و هر نوبتی چند مرتبه از «**مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ**» و از «**ضَّالِّينَ**» یعنی از سردمداران فساد و از دنباله روان آنان تبری بجوید، بیزاری بجوید، یک چنین جامعه‌ای درست کند. امکان دارد اقامه صلاة هم به این معنا باشد.





۵- انفاق

«وَمِمَّا زَقَّاهُمْ يَنْفِقُونَ» نشانه دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی کرده ایم، انفاق می‌کنند. انفاق یعنی چه؟ ... انفاق یعنی پر کردن خلأها و نیازها. آن خرج کردنی که خلأی را پر کند، نیازی را برآورده کند، این را می‌گویند انفاق. ...

«وَمِمَّا زَقَّاهُمْ يَنْفِقُونَ»، یعنی چه؟ یعنی مؤمنین آن کسانی هستند که از آنچه ما به آن‌ها روزی کرده ایم، اسم مال در آن نیست؛ از پول‌هایی که به آن‌ها داده ایم؟ نه؛ فرق نمی‌کند، از پولی که دادیم، از عمری که دادیم، از فرزندی که دادیم، از آبرویی که دادیم، از توان جسمی که دادیم، از زبانی که دادیم، از فکر و مغزی که دادیم، از همه امکاناتی که دادیم، فرمود «مِمَّا زَقَّاهُمْ» از هر آنچه ما به آن‌ها روزی داده ایم، چه می‌کنند؟ «يَنْفِقُونَ». ... بعد از این اگر خواستید وقت صرف کنید، اگر خواستید آبرو مایه بگذارید، اگر خواستید پول خرج بکنید، خوب فکر کنید، ببینید آیا با این مایه گذاشتن، دارید انفاق می‌کنید یا خرج بیهوده می‌کنید؟

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» اینان اند مؤمنان راستین، «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» برای آنان است رتبه‌هایی درجات، رتبه‌ها، مرتبه‌ها «عِنْدَ رَبِّهِمْ» در نزد پروردگارشان، «وَمَغْفِرَةٌ» غفران هم از آن این‌هاست. ... «وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» و روزی شرافتمندانه و روزی کریمانه بی‌ذلت بی‌عسرت بی‌سرافکندگی. این چنین روزی خدا به این‌ها می‌دهد.

هر جا جامعه مؤمنی پیدا کردید، یک فرد را نمی‌گوییم ... یک جامعه آن وقتی لقمه نان شب پاکیزه، توأم با سربلندی و کرامت است، آن وقتی





عزیز و شرافتمندانه روزی می‌گیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات. اگر این‌جوری بود همه آن شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا دارند در گوشه و کنار پشت بلندگوها به راست یا به دروغ مطرح می‌کنند و در میان ملت‌های عالم، همه آن شعارها در جامعه ایمانی محقق خواهد شد. ...

نگاهی گذرا به مبحث دوم

پس از تعریف ایمان، لوازم ایمان و شاخص‌های ایمان بیان می‌شود، منظور از لوازم ایمان، وظایفی است که مؤمن بر عهده دارد و منظور از شاخص‌ها، ابزارهای سنجش ایمان است.





مبحث سوم: ایمان از روی آگاہی

شنبه، ۳۰/۶/۱۳۵۳

چهارم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سؤالات:

- ۱- رهبران الهی و غیر الهی چه تفاوتی دارند؟
- ۲- ایمان آگاهانه چه ویژگی هایی دارد و چگونه حاصل می شود؟
- ۳- ایمان نا آگاهانه چگونه ایمانی است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ
﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾

سوره مبارکه آل عمران





ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی

با توجه به چند آیه‌ای که امروز ما تلاوت می‌کنیم ... دو سه حقیقت دیگر درباره ایمان به دست می‌آید. اولاً ایمان یک خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان و دنباله روان آن هاست؛ ایمان داشتن، باور داشتن به رسالت خود. فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاستمدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند راهرو این راه، به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، به همه وجودش صمیمانه مؤمن است. درحالی‌که سیاستمداران عالم، احیاناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند، اما به آنچه می‌گویند، ایمان، یا ایمان به قدر لازم ندارند.

نقل کرده‌اند از رهبران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای بلوک شرق با داعیه‌های الحادیشان و با فرهنگ و مکتبی که هر فکر غیرمادی را به شدت محکوم می‌کند، از این‌ها نقل کرده‌اند که پس از استقلال هندوستان، برای این‌که دل میلیون‌ها توده هندی تازه به استقلال رسیده را به دست بیاورند، در سفری که به سرزمین هندوستان انجام دادند، هندوها و هندی‌ها عموماً با کمال تعجب نگاه کردند، دیدند بر روی پیشانی رهبران این کشور کمونیستی نقش تیلاک هست. تیلاک یا تیلک یکی از رهبران آزادی‌خواه هندوستان بود که روحانی بود ... برای جلب توجه عامه مردم، نقش تیلاک روی پیشانی‌شان رسم کردند؛ یعنی ما هم بله، یعنی ما هم با شما در این زمینه هم‌فکریم، درحالی‌که ادعاهایشان این سخن را تخطئه می‌کرد و مکتبشان تخطئه می‌کند.



شأن یک عده رهبر سیاست مدار دور از مسئولیت های معنوی و ایمانی و الهی همین است؛ اما پیغمبران خدا نه، به آنچه گفته اند، با تمام وجودشان مؤمن بوده اند؛ به آنچه مردم را به آن دعوت کرده اند، خود پیش از همه، شتابان رسیده اند. ... پیغمبر اکرم در مهم ترین و خطرناک ترین حادثه های صدر اسلام خودش بود. درست است که عبدالله مسعود کتک می خورد، درست است که خَبَّاب^۲ شکنجه می شد، درست است که عمار یاسر زیر شکنجه می افتاد، اما شکنجه خود پیغمبر از این ها کم نبود و بیشتر بود. وضع پیغمبر را اگر مقایسه کنید با وضع این مسلمانان پاکباز پیرامونش، می بینید که عمل نسبت به خود رسول الله از آن ها بیشتر و طاقت فرساتر بوده؛ پیش قدم، پیش گام.

ایمان از جمله خصوصیات است که در پیامبران خدا هست و اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود، باور به آنچه می گوید. نشانه باور داشتن هم همین است که خود، پیشاپیش دیگران در آن راه گام بردارد و حرکت می کند؛ لذا آیه قران به ما این جور می آموزد، می فرماید: **«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»** ایمان آورده است پیامبر به آنچه نازل شده است به سوی او از پروردگارش، **«وَالْمُؤْمِنُونَ»** مؤمنان و گرویدن به او، آن افراد برجسته ای که پیرامون او را گرفتند و بلندگوهای دعوت او شدند نیز چنین اند، **«كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ»** همگی یا هر یک، ایمان آوردند به خدا، خدا را قبول کردند، باورشان آمد، **«وَمَلَائِكَتِهِ»** و فرشتگان خدا **«وَكُتُبِهِ»** و کتاب های آسمانی از آغاز تا انجام یکسره، **«وَرُسُلِهِ»** و همه پیامبران او را. ایمان پیغمبر

۲. خَبَّاب بن اُرت، وی اهل نبطیه و از بردگانی بود که به ندای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبیک گفت و با وجود شکنجه های بسیار، در کنار ایشان ماند. در جنگ های صفین و نهروان نیز در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بود.





و یارانش به همگان است، چون راه یک راه است، در این راه انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند.

همه ساریان یک قافله، قافله سالار یک راه، رهبران به سوی یک هدف، با مردم همه جا، همه همراه بوده اند و به سوی یک مقصد پیش می تازیده اند. «لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» این از زبان مؤمنین است ما تفاوت نمی گذاریم میان هیچ یک از پیغمبرانش. برای ما عیسی محترم است، همچنان که موسی، همچنان که ابراهیم، همچنان که ادریس، همچنان که یعقوب، همچنان که جرجیس، همچنان که نوح، همچنان که تمام پیامبران از آغاز تا انجام؛ همه مأموران خداوند بودند، مأموران یک هدف، مبشران یک سعادت و یک بهشت، همه بر روی یک خط. «لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» تفاوت نمی گذاریم میان هیچ یک از پیامبرانش. ...

«وَقَالُوا» دقت کنید به این دو سه جمله که برای مطلبی که بعداً می گویم، محل شاهی است. پس ایمان را پیغمبران دارند، پیغمبر ما هم دارد، مؤمنان و گرویدگان و پیوستگان به او هم، همه ایمان دارند، «وَقَالُوا» و گویند، «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» شنیدیم، فهمیدیم، نبوشیدیم، «سَمِعْنَا»، نه این که به گوشمان خورد.

شمع، شمع یعنی شنوایی؛ حالت شنوایی، غیر از گوش است، گوش به معنای این عضو جارحه خاص، با لفظ اذن در عربی تعبیر می شود. شمع یعنی شنوایی. شما در فارسی هم می بینید، فلان کس را می گویند حرف گوش کن است، فلان کس حرف را می شنود. شنیدی چه گفتیم یا نه؟ به مخاطبتان می گوئید، شنیدی چه گفتیم؟ خب معلوم است، بین شما



نیم متر بیشتر فاصله نبود، صدایت تا ده متری هم می آید، معلوم است که شنیده. می خواهی بگویی: فهمیدی چه گفتیم؟ به مغزت فرورفت؟ به خورد ذهنت رفت یا نرفت؟ این ها می گویند «سَمِعْنَا»، ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خداوند برای ما معین کرده و فرستاده بود.

«وَأَطَعْنَا» و اطاعت کردیم؛ یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی آگاهی و روشنی و سمع بود. «غُفِرَ لَكَ رَبَّنَا» آمرزشت، مغفرتت پروردگار ما. پاداشی که از تو می خواهیم خدایا، مغفرتت توست نه چیز دیگر، «وَالَيْكَ الْمَصِيرُ» بازگشت ما به سوی توست.

تا اینجا چه فهمیدیم از این آیات؟ این نکته را که ایمان و باور، خاصیت وابستگان به دعوت اسلام است. آدم هایی که ایمانی ندارند، باوری ندارند، فقط چون دیگران رفتند، این ها هم احتیاطاً دارند می روند، این ها در حوزه قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند، رودریایستی هم ندارند، ایمان لازم است. ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر این جاذبه در مکتب دین و قرآن نباشد و دل تو را تسخیر نکرده باشد؛ یعنی اگر ایمان در این دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی شود به آن گفت مُسْلِم. پس ایمان لازم است. این مطلب اول.

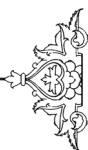




انواع ایمان

۱- ایمان ناآگاهانه

مطلب دوم ... این است که ایمان دو جور است. یک جور ایمان مقلدانه، متعصبانه؛ چون پدران و بزرگ‌تران باور کرده بودند، ما هم باور کردیم؛ چون در کتاب ما، در حوزه دین ما، این جور می‌گویند، ما هم این جور می‌گوییم ولو تو دلیلی بیآوری، بیخود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم. این هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی است یا از روی تقلید یا از روی تعصب، دو جور است. یا از روی تقلید است، مثل عامه مردم؛ از نوع مردم اگر بپرسی آقا، از کجا گفتی که پیغمبر اسلم حق است؟ هیچ نمی‌دانند، هیچ نمی‌دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم در کوچه و بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است، این هم می‌گوید پیغمبر حق است ایمان هم داردها؛ یعنی واقعاً باورش آمده که پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است. مثل همین ایمان مقلدانه است ایمان متعصبانه؛ که بعضی‌ها حاضرند العیاذ بالله به پیغمبرهای دیگر بی احترامی کنند، برای خاطر دل خوشی پیغمبر ما! خیال می‌کنند در ملکوت اعلی هم میان پیغمبران تناقض هست و متأسفانه این مخصوص طبقه ناآگاه نیست. گاهی در میان طبقاتی که انسان انتظارات بیشتری از آن‌ها دارد، انتظار دارد که بیشتر فهمیده باشند، بیشتر درک کرده باشند، از این‌گونه اشتباهات به چشم می‌خورد که نمونه‌هایش را گاهی گوشه کنار دیده‌ایم و لزومی ندارد که بازگو کنیم. این



را می‌گویند متعصبانه. چون دین اسلام چنین می‌گوید، این درست است و چون ادیان دیگر می‌گویند، غلط است. چون فلان عمل را ما مسلمان‌ها انجام می‌دهیم، این درست است؛ چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می‌دهند، این غلط است. یک ایمانی دارد، اما این ایمان متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است؛ و تعصب می‌دانید یعنی جانبداری بدون دلیل، جانبداری از روی احساسی، نه از روی منطق، این را می‌گویند تعصب. این ایمان مقلدانه و متعصبانه است.

... آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد، ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست؛ یعنی ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد. دلیل می‌خواهید؟ از ده دلیل یکی را بگویم و آن یک دلیل این است که ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی کسب خود ایمان تقلیدی، آسان است. همان‌طور که بچه، بدون هیچ زحمتی و شاگرد، بدون هیچ‌گونه تلاشی، از پدر و مادر یا اولیای مدرسه‌اش یک ایمانی را مفت گرفت، به همین صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مفت می‌گیرند و ناگهان وقتی نگاه می‌کنی، یک نسل بی‌ایمان، ایمان‌ها همه غارت‌زده، از بین رفته، ایمان‌ها همه پوچ شده؛ در مقابل شعله مادیت، ایمان‌ها مثل برفی در چله تابستان آب شده و به زمین فرورفته. چه کسی را دارم می‌گویم؟ خیلی عادی و معمولی است که بگویم نسل جوان لکن باید عرض کنم که من نمی‌گویم آن نسل بی‌ایمان، نسل جوان است؛ برای خاطر اینکه باز اگر شکوفه‌های ایمان را ما داریم از گوشه و کنار، به صورت جلوه‌ای مشاهده می‌کنیم، در نسل جوان داریم مشاهده می‌کنیم، باز مرحبا به نسل جوان





که دنبال ایمان غیر تقلیدی و غیر متعصبانه و از روی آگاهی هستند. نخیر، بنده نسل قبل از جوان را می‌خواهم بگویم، این نسل قبل از جوانِ اجتماع ما، اینهایی که به یک چیزهایی، به صورت یک ایمان‌های کوری عقیده دارند... آنهایی که از آگاهی‌ها و روشن‌بینی‌های خاص نسل جوان امروز مسلمان محروم ماندند، از آن ایمان عمیق راسخ مصون مانده از آسیب زمان دو نسل قبل هم، متأسفانه محروم ماندند. نه آن درک و شعور و آگاهی هست که بتواند در سایه آن درک، یک ایمان مستقری در خود به وجود بیاورد و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند و نه یک صندوقچه محکم و حصار قوی مستحکمی، مثل دو قرن پیش و یک قرن پیش در اطرافش هست که ایمانش را در صندوق خانه اقلًا حفظ کند، ولو همان ایمان مقلدانه را....

خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی شعور، از روی فهم انتخاب می‌کنند. سیل می‌آید درخت‌های تناور را می‌برد، اما آن گیاهی که اگرچه باریک و نازک و لطیف است، اما دو برابر خود، ریشه‌اش زیرزمین است، او همچنان سالم می‌ماند، او می‌ماند. آنچه از بنیان است، زائل شدنی نیست با این حرف‌ها.

۲- ایمان آگاهانه

... این یک حقیقت و یک نکته مسلم است در اسلام؛ برادران! ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی است که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد، برای نگه‌داشتنش باید



بگوییم روزنامه نخوانند، فلان کتاب را نخوانند، در کوچه بازار راه نروند، با فلان کس حرف نزنند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبینند تا بماند؛ این ایمان متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی لازم است که آن چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود. «الْإِيمَانُ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، درباره عمار یاسر، آیه قرآن می‌گوید: اگر در زیر شکنجه، برای خاطر آنکه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی، یک جمله گفתי، بگو، ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که حَبَاب بن آرت دارد، آهن را داغ می‌کنند به گردنش می‌چسبانند، شوخی نیست، آهن گداخته را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسبانیدند، این به خاطر آن ایمان آگاهانه عمیقش، دست بر نمی‌داشت، ایمان این است.

ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت، آن وقت لازم نیست ما این ایمان را در پارچه و در کهنه و در صندوقچه و در صندوق خانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گرد و خاک و غبار به آن آسیب برساند؛ آسیبی به آن نمی‌رسد. این ایمان‌های ناشعورانه است که آدم مدام دل‌دل دارد، مبادا، مبادا، مبادا. اگر بخواهیم ایمان‌ها استوار باشد، اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، اگر بخواهیم ایمان، ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم به آن کسانی که می‌خواهیم مؤمن باشند. از آگاه شدن این‌ها واهمه نکنیم، از چشم و گوش بسته ماندن این‌ها لذت نبریم. راهش این است تا خوب مایه آگاهی در مغزها و دل‌ها و فکرها به وجود بیاید و با آن آگاهی، یک ایمان صحیح، مستحکم، یک





بتن آرمه در دل او بنا بشود، آن وقت با توپ شریپل هم به قول جوان‌های قدیمی، زائل شدنی نیست. اسلام می‌گوید ایمان، آگاهانه باید باشد. این آیاتی که در آخر سوره آل عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این‌ها مقدمه است، «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین «وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» آمدورفت شب و روز، «الآيَاتِ» همانا نشانه‌هایی است، برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداً! «الْأُولَى الْآلِبابِ» برای خردمندان. خردمند، آن‌که دارای خرد و نیروی فهمیدن است و او همه مردم‌اند، در صورتی‌که فکر و هوششان را به کار بیندازند. والا خردمنداها از اول ولادت با یک آرم مخصوصی جدا نشدند که بگوییم ما جزو آن‌ها نبودیم و خرمند نمی‌توانیم بشویم.... «اولی الالباب» یعنی آنها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را به کار می‌زنند تا خردمند می‌شوند.

چه کسانی اند «اولی الالباب»؟ ببینید، اینجا یکی از نکات لطیف قرآن است. وقتی که «اولی الباب» را می‌خواهد بگوید، خردمندان را می‌خواهد بگوید و می‌خواهد معرفی بکند، اگر مردم معمولی بخواهند معرفی کنند، می‌گویند خردمند آن‌کسی است که در همه امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ کار سرش کلاه نمی‌رود، در کاسبی‌ها، در پلتیک‌ها، در سیاست‌بازی‌ها در معارضه‌ها و مقابله‌های با حریف‌ها، همه‌جا دست او روی دست حریف‌هاست. قرآن چون هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان، اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را به این صورت معرفی می‌کند؛ خردمند از نظر قرآن آن‌کسی است که این‌عالی‌ترین



ارزش‌ها را بیش از همه چیز و همه کس مورد نظر داشته باشد. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ» آن کسانی‌اند خردمندان که یاد می‌کنند خدا را، «قِيَامًا» در حال ایستاده، «وَقُعُودًا» در حال نشسته، «وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» در حال به یک پهلو افتاده؛ یعنی در همه حال، در همه حال به یاد خدایند؛ اما این به یاد خدا بودن به معنای یک حالت عرفانی خلسه آمیز درویش مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که خیلی خوب، ما هم همیشه به یاد خداییم، همیشه هو می‌زنیم، نه؛ به یاد خدا بودن فعال، به یاد خدا بودنی که عملی محسوب می‌شود. چطور مگر؟

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، در حال تفکرند. ببیند اولی‌الالباب، خردمندان آن کسانی‌اند که در حال تفکر باشند، «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند، به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: «رَبَّنَا» پروردگار ما! «مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» این را به بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو از این کار که به بیهوده بیافرینی؛ یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.

هر ایدئولوژی زندگی ساز، نقطه اساسی‌اش این است که من اینجا برای کاری هستم. اگر معتقد به خداست، می‌گوید مرا برای کاری آوردند؛ اگر معتقد به خدا نیست، می‌گوید من به هر حال کاری دارم اینجا. ببینید اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام‌بخش یک زندگی فردی و اجتماعی بشود، همین است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» الهی است، معتقد به خداست؛ لذا می‌گوید پروردگار ما، تو این آسمان و زمین را، این همه غوغا آر،





به بیهوده و پوچی نیافریده‌ای، «سُبْحَانَكَ» تو از این منزّه و پیراسته‌ای که کار بیهوده بکنی؛ پس من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بپیمایم، پس من در مقابل این نظم عجیب و شگفت‌آور، یک نقطه‌ای هستم و برای کاری. در این نظم عجیب، یک جایی هم من دارم که اگر آنجا را به صورت درست و صحیح، آن عمل را به صورت آن چنانی که تو خواسته‌ای انجام ندهم، این نظم را خراب کرده‌ام. «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» پس ما را از شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار؛ آتش قیامت که با وجود اینکه واقعی است، سبب آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست.

باید دقت کنید، این‌ها همه مقدمه است، برای اینکه ایمان آگاهانه را از توی این آیات، درست لمس کنیم، باید تا حالا خود دوستان توجه پیدا کرده باشید که چگونه آگاهی از این آیات متضاعد می‌شود، برمی‌خیزد؛ اما حالا دقت کنید. «رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ» پروردگار ما، آن کسی را که تو به آتش وارد کنی، رسوا و خار و زبون کردی، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» و ستمگران را که تو داخل آتش کردی، هیچ یاور و پشتیبانی نیست، نه از تکوین و نه دستی از غیب، به هیچ صورت؛ یعنی آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق، در راه باطل حرکت می‌کنند، محکوم به زوال و نیستی‌اند، هیچ چیزی در این عالم آن‌ها را حمایت نمی‌کند.

خب، «رَبَّنَا» این خردمندان باهوش، این **اولی‌الالباب**، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند که در این جهان به بیهوده نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده است، ادامه سخن می‌دهند می‌رسیم اینجا به ایمان می‌گویند: «رَبَّنَا» ای پروردگار ما «إِنَّا سَمِعْنَا» ما



شنیدیم و فهمیدیم، با گوش تن و با گوش دل، «مُنَادِيًّا» منادی و غریو دهی را که «يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» برای ایمان ندا می‌کرد، صلاهی ایمان می‌داد، «أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ» می‌گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، «فَأَمَّا» آن وقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند این‌ها؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید، ایمان آورند؟ نه؛ این‌ها همان **اولی الالباب** اند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آن‌ها را به سوی ایمان خدا فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. پس منادی به آن‌ها گفته ایمان بیاورید، آن‌ها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام مطلوب است: ایمان آگاهانه. خب، این هم مطلب دوم.

تخطئه ایمان ناآگاهانه

یک مطلب سومی هم هست که آن را خیلی مختصر عرض می‌کنم؛ ... مطلب سوم این است که چون ایمان ناآگاهانه از نظر اسلام مطلوب است، چون که خدای متعال ایمان ناآگاهانه را قبول ندارد و ارج و ارزشی برایش قائل نیست؛ لذا چندین جای قرآن، ایمان‌های کورکورانه مقلدانه متعصبانه که غالباً هم این جور ایمان‌ها آدم را با مغز به زمین می‌کوبند، این چنین ایمان‌هایی را با شدت توبیخ می‌کند. یک آیه را اینجا نوشتیم که اگر بخواهیم پیدا کنیم در قرآن یک قدری مشکل می‌شود.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ» صحبت از کافران و مرتجعان است و چون به آنان گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا فرستاده است و بیایید به سوی پیامبر. ... خب بیایید نزدیک بفهمید دیگر، به جای





اینکه بیایند، به جای اینکه فکر کنند، به جای اینکه سعی کنند تا بفهمند و راهشان را انتخاب نکنند، «قالوا» گویند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» راه و رسمی که پدران خور را بر آن یافتیم، ما را بس. ما دنبال این حرف‌های تازه نمی‌رویم. کافر، به گفته یکی از محققین، کفار در قرآن، همه جا یک اسم و تعبیر دیگری هستند از مرتجعان قرن‌ها و عصرها. همه جا پیغمبر، روشنفکر زمان است، حرف نو دارد، راه نو دارد، به سوی نو دعوت می‌کند، اما کافران و مخالفان، متعصبان و مقلدان و متحجران و مرتجعانی هستند که راه نوی او را نمی‌پسندند. حرفشان هم این است که: ره چنان رو که رهروان رفتند. ما، پدر، مادرهایمان را این جور ندیدیم، ما پدرهایمان را جور دیگری دیدیم، می‌خواهیم همان جور بفهمیم، همان جور عمل کنیم. آن وقت قرآن در جواب چه می‌گوید؟ «أَلَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ سَيِّئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»، این‌ها کار این تقلید از پدران را به آنجا رسانند که: هر چند پدرانشان چیزی نمی‌داشتند و راه نمی‌یافتند نیز، ... به هر صورت، قرآن به این‌ها می‌گوید: ولو پدرهایتان هیچ چیز نمی‌فهمیدند، هیچ راهی نمی‌یافتند، نمی‌توانستند درست خیر و شرّ خودشان را بفهمند، باز هم شما از آن‌ها تقلید می‌کنید؟ ببینید تقلید را چطور ملامت و شماتت می‌کند. ...

نگاهی گذرا به مبحث سوم

مهم‌ترین شاخصه و تفاوت رهبران الهی و پیروانشان با رهبران غیر الهی، ایمان و اعتقاد راسخ به مسیر و هدف است و رهروان این مسیر باید مجهز به ایمانی آگاهانه باشند که مسیر دستیابی به این ایمان آگاهانه تفکر است.





مبحث چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

یکشنبه ۳۱/۶/۱۳۵۳

پنجم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سؤالات:

۱- قرآن، ایمان واقعی را چگونه ایمانی می داند؟

۲- تعهدات ایمانی یک مسلمان چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي
الَّذِينَ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا
لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا
الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

سوره مبارکه حج





ایمان و تعهدات عملی

مسئله این است که ایمان، بر طبق فرهنگ غیرقابل تردید قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شعاعش مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست.

اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس پیش از آنکه بندگان پرمدعای پروردگار و فرزندان پرناز و افاده آدم به این سرزمین خاکی بیایند، سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا به کار می‌آیند؛ یعنی در هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد، این ایمان در همان دل ماند. من می‌گویم ایمانی که فقط در دل بماند، می‌پوسد و می‌خشکد؛ تو بگو نه، باقی می‌ماند؛ ما هم شبهه را قوی می‌گیریم، می‌گوییم ایمان در اعماق دل می‌ماند؛ اما ایمانی که در دل می‌ماند و به دست و پا و چشم و گوش و مغز و اعضا و جوارح و زندگی و نیروها و انرژی‌های ما نمی‌رسد، آن ایمان از نظر فرهنگ قرآنی ارزشمند نیست. ...

ایمان زاینده، ایمانی [است] که مثل سرچشمه‌ای فیاض عمل می‌زاید، ایمانی هم‌راه با تعهد، ایمانی که باری بر دوش مؤمن می‌گذارد، ایمانی که همراهش عمل است.

بنا کردم «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ها را در قرآن شمردن. دیدم



با همین تعبیر، ده‌ها مورد، ایمان همراه با عمل صالح آمده است. ایمان تنها، ایمان بی تعهد، ایمانی همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبی می‌خورد، این منطق قرآن است. ... آن‌کسانی که فرض می‌کردند ایمان یک چیزی است برای منطقه قلب آدمی، ولو انسان به لوازم و تعهدات ایمان پایبند نباشد، می‌تواند در حوزه مؤمنین باشد؛ آن‌کسانی که خیال می‌کردند با مؤمن بودن فقط، یعنی با باور داشتن فقط، بدون عمل، بدون تلاش، بدون مجاهدت، نوپدهای خدا در مورد مؤمنین نصیب انسان می‌گردد؛ آن‌هایی که گمان می‌کردند بهشت را به یک امر قلبی می‌دهند و بدون عمل، حکومت روی زمین را به یک امر قلبی می‌دهند نه به عمل؛ آن‌کسانی که تصور می‌کنند به طور خلاصه که اگر عمل را حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی می‌ماند؛ این‌ها بایستی به این آیات و آیات دیگری که در تلاوت بعدی هست و ده‌ها مورد دیگر در قرآن و سراسر قرآن با دقت بیندیشند تا ببینند، آن ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل، با مسئولیت، با تکلیف، با تعهد همراه است.

اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نمی‌گذارد. آن‌کسانی که از قرآن شنیده‌اند: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید از همه بهترید؛ آن‌کسانی که این صلاهی عجیب را از قرآن شنیده‌اند، بعد به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند، می‌بینند مؤمنین به قرآن از همه برتر نیستند، بلکه گروکش همه هستند و تعجب می‌کنند که این وعده قرآن پس کو؟ و اگر زمانی برای انجام





این وعده پیدا نکردند، منتظر ظهور ولی عصر صلوات الله علیه می مانند. به این عده هم باید خاطر نشان ساخت که بله، وعده الهی حق است، هم در زمان ظهور مهدی موعود صلوات الله علیه و هم هر جایی که ایمان صورت ببندد؛ اما ایمانی که قرآن آن را همراه با عمل می داند، ایمانی که آن را از تعهد جدا نمی داند. ایمان، نه فقط یک امر قلبی.

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، من می گویم اول مؤمن به پیغمبر ابولهب بود یا ولید بن مغیره مخزومی بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می فهمیدند که رسول خدا دروغ نمی گوید، خوب می فهمیدند که راست می گوید. دلیل می خواهید؟ دلیلش اینکه می نشستند با هم پیاله شان تصمیم می گرفتند پیغمبر را رسوا کنند. می گفتند برویم بشنویم، ببینیم چه می گوید، عیب هایش را بگیریم، بعد که می رفتند می نشستند، فردا شب می آمدند، می گفتند نه، این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است. پس قبول می کردند، تصدیق می کردند که او از سوی خدا سخن می گوید؛ اما جناب عالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، او را مؤمن نمی دانی. من می گویم اگر او مؤمن نیست؛ به دلیل اینکه این ایمانش، این قبولش، این تصدیقش با تعهدهای متناسب همراه نبوده، آیا ما مؤمنیم؟ در حالی که تصدیق ما هم با تعهدهای متناسب همراه نیست. چه می فرمایید شما؟

اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمرو عاص باید اول شیعه عالم باشد. عمرو عاصی که ماجرای غدیر خم را یا به چشم دیده، یا از کسانی که به چشم دیده اند شنیده، من و شما بعد از سیزده قرن و خرده ای



این ماجرا را در کتاب‌ها فقط می‌خوانیم. عمرو عاصی که درباره امام علی علیه‌السلام شعر می‌گوید، عمرو عاصی که در دم احتضار، در آن حساس‌ترین ساعت‌ها و لحظه‌هایی که برای ذهن یک انسان مطرح است، اظهار ندامت می‌کند، اظهار پشیمانی می‌کند، می‌گوید دینم را به دنیای معاویه فروختم، با علی که می‌دانستم حق است، جنگیدم. پس عمرو عاص به نظرم عمیق‌تر و علمی‌تر از شیعه قرن چهاردهم هجری به ولایت بلافصل امیرالمؤمنین پی برده و تصدیق کرده بود، اما آیا شیعه است؟ شما می‌گویید نه. چرا شیعه نیست؟ برای خاطر اینکه اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین تعهدهایی می‌آورد. اول تعهدش بیعت نکردن با معاویه بن ابی سفیان است. عمرو عاصی که با معاویه همدست می‌شود و با همین علی می‌جنگد؛ یعنی به تعهدهای تشیع، به مسئولیت‌ها و تکلیف‌هایی که این باور به انسان متوجه می‌کند، پایبند نمی‌ماند، شیعه نیست.

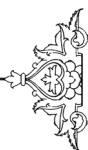
... آیا من و شما می‌توانیم معتقد باشیم و مطمئن که شیعه هستیم؟ مگر ما به تعهدهای شیعه بودن عاملیم؟ مگر ما پایبندیم؟ و سخن قرآن در این باره روشن و بی‌تردید و بی‌ابهام است. ... صریحاً نفی می‌کند ایمان را از آن کسانی که به طور مطلق پایبند به تعهدات ایمانی خود نیستند؛ بنابراین ایمانی که در اسلام معتبر است این‌ها از اصول اعتقادی اسلام و تشیع است. ایمان زاینده و تعهد آفرین است. آن ایمانی که با تعهدهای عملی همراه باشد، اگر همراه نبود، منتظر نتیجه‌هایش هم نباش، منتظر نصرت در دنیا نباش، منتظر امنیت در دنیا مباش. «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ». ... «الَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که





ایمان آوردند، «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» با ستم، با ستمگری، ایمان خود را نیامیختند، «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» امنیت برای آن هاست. آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد، پیروزی او را تضمین نمی‌کند، یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی‌آورد، خوشبختی و رستگاری دنیا و خلاصه یک کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی‌دهد. پندهای بیهوده ناشی از راحت طلبی ضد این را به ما تلقین می‌کند. یک صفتی است در انسان که همیشه دنبال کارهای راحت تر می‌رود، حالت سهولت طلبی، سهل‌گرایی در انسان هست. بین دو کار اگر مخیرش کنید، هر کدام آسان‌تر است، هر کدام تلاش کمتری، مایه کمتری می‌برد، آن را انسان انتخاب می‌کند، این ویژگی به ما می‌گوید راه آسان‌تر را بپذیر، راه کم‌خرج‌تر را، راه بی‌تلاش‌تر را، از طرفی ایمان مذهبی می‌گوید بهشت از دست رفت. برای اینکه هم سهل‌گرایی به جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول‌هایی که نتیجه می‌دهد رفتن آدم بیکار تنبل را به بهشت. پای فرمول‌ها می‌ایستیم، گیر هم می‌دهیم تا آخر هم نمی‌فهمیم؛ فقط وقتی به بهشت نرفتیم، می‌فهمیم که فرمول‌ها غلط بود. من می‌گویم حالا یک تجدیدنظری بکنیم، ببینیم آیا واقعاً این فرمول‌ها درست است؟

قرآن متن قطعی خلل‌ناپذیر ماست و صدها روایت درست، روایت متقن. امام علیه‌السلام در حدیثی به این مضمون ... شفاعت ما نمی‌رسد یا نمی‌رسد به شفاعت ما، مگر به وسیله کوشش و جد و جهد. حالا ما با



تنبلی، با زانوی غم به بغل گرفتن و غم گذشته و غم آینده را با بی غیرتی خوردن، غم خواری خوب است، اما غم خواری ای که با بی غیرتی همراه نباشد ما با این حالت منفی پست بی خاصیت، می نشینیم به امید شفاعت، در حالی که خود امام علیه السلام، طبق این روایت می فرماید که شفاعت ما به آن کسانی می رسد که جدوجهد و کوشش داشته باشند، درست نقطه مقابل آنچه در مغزهای ماست؛ و از این قبیل روایات الی ماشاء الله.

امام سجاد علیه السلام در آن نیمه شب، در مسجد مشغول عبادت کردن است، مشغول زار زدن است. آن مردی که طبق برداشت صحیح از زندگی اش، یکپارچه تلاش در راه به حکومت رسانیدن حق و حقیقت است، نیمه شب هم یکپارچه تلاش در راه عبودیت و خضوع در مقابل خداست؛ اشک می ریزد، گریه می کند، مناجات می کند؛ مناجات عجیبی که حالا مجال نیست که عرض کنم، با یک وضع عجیبی. بعد آن مرد خوش باور ساده دل می گوید: ای پیغمبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، با آن مادر، با آن جد که همه بندگان برگزیده خدایند؛ گریه را برای ما بگذار. تو که فرزند پیغمبری، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند فاطمه زهرا، تو چرا گریه می کنی؟ آن وقت امام سجاد صلوات الله علیه ضمن آنکه از این تز دفاع می کند؛ تز خضوع و خشوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار، برای جلا دادن روح، برای هرچه بیشتر مصمم شدن، برای هرچه بیشتر به خدا متکی شدن و نه برای تخدیر؛ ضمن اینکه این تز را تقویت می کند، این اشتباه را هم از ذهن این شیعه عامی بیرون می آورد، می گوید تو چه می گویی؟ «دع عنی حدیث ابی و امی و جدی» بینداز دور صحبت پدر و مادر و جد را که تو فرزند فلانی،





الجنه للمطیعین، بهشت از آن فرمانبران است. این تراسلامی و تزشیعی است در زمینه ایمان و عمل.

چرا تأکید می‌کنم روی این مسأله؟ برای خاطر اینکه سالیان درازی کار شده و بسی قرن‌ها کار شده روی مغز مسلمانان تا آن‌ها را قانع کنند به اینکه عمل برای مسلمان بودن لازم نیست تا به آن‌ها بفهمانند که برای مؤمن بودن، یک دل پاک لازم است، به یک عمل پاک. کمک کرده به این دست‌های خائن و مزدور، راحت‌طلبی‌های ما، سهل‌انگاری‌های ما، پرمردعایی‌های ما که مایلیم بهشت خدا، به یک کار کوچک به ما داده بشود؛ و کمک کرده است به این دریافت غلط، نادانی‌های غیر مغرضان، غرضی هم نداشتند جز اینکه نادان بودند.

از بعد پیغمبر، بعد از مدت‌زمان کوتاهی این فکر به وجود آمد و ترویج شد. معاویه بن ابی سفیان خیلی جالب است. از معاویه دیگر بی‌دین‌تر کسی را سراغ داری؟ از معاویه بدتر کسی را سراغ داری؟ دیگر بدتر از این‌ها چه کسی را در آن تاریخ و در صدر تاریخ اسلامی می‌شود سراغ گرفت؟ یک روز دیدند که معاویه وصیت می‌کند به نزدیکانش که بله، من که مُردم، یکی دوتا بسته کوچک هست، این‌ها را از آنجا بیاورید، بگذارید توی کفن من. گفتند چیه این‌ها؟ گفت یک دانه‌اش قسمتی از لباس پیغمبر است... یک روز هم پیغمبر خدا اصلاح می‌کرد سر و صورتش را، یا ناخن می‌گرفت، چند دانه از آن ذرات مو و ناخن دور افتاده پیغمبر را جمع کردم، این‌ها را بگذارید توی کفن من که خدا مرا ببخشد. آی زکی! معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر حرکت می‌کند، کار می‌کند، اما در راه چه؟ در راه به دست



آوردن چند دانه موی سبیل و صورت و سر پیغمبر.
خب دست مریزاد! تا آنجایی که آسان است تا آنجایی که مایه‌ای ندارد، به قرآن هم گوش فرا می‌دهد، به قرآن هم احترام می‌گذارد، اما تا آنجایی که برای خودش نافع است.

به هر صورت سالیانی است و سالیان دراز، روی مغزها دارند کار می‌کنند تا بگویند اسلام منه‌ای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر، سال‌هاست به ما این را می‌خواهند بیاورانند؛ و قرآن همچنان ندایش بلند و زنده و شاداب است که «وما اولئک بالمومنین»، آن کسانی که این کارها را ندارند، مؤمن نیستند، ایمان ندارند. آن کسانی مؤمن‌اند، آن کسانی با شما نیستند، آن کسانی مشمول لطف خدا و برادری و مسلمانی هستند که در راه خدا، طبق ایمان، متعهدانه حرکت کنند، تلاش کنند، کار کنند. این منطق قرآن است.

مؤلفه‌های ایمان متعهدانه

بندگی خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که گرویده‌اید، «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا» رکوع کنید، سجود کنید، در مقابل خدا خضوع کنید، «وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبادت کنید و عبادت پروردگارتان را، «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» نیکی به جا آورید، «الْعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» مگر موفق گردید، رستگار شوید. اگر این کارها را نکنید، فلاح و رستگاری و موفقیت و نجات نیست؛ اما اگر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بود، «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» نبود، آیا فلاح و رستگاری هست؟ جوابش با شما.



جهاد

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» مجاهدت کنید در راه خدا، «حَقَّ جِهَادِهِ» آن چنان که شایسته مجاهدت است. برای یک درآمد آفتاب تا آفتاب چه کار می‌کنید، چقدر تلاش می‌کنید؟ چقدر مجاهدت می‌کنید؟ به همین نسبت ببین برای خدا چقدر تلاش کنی. همه کار در متن است، کار خدا در حاشیه. وضع زندگی عمومی ما، نقشه عمومی زندگی ما این است. همه کارها در متن است، یاد دادن، یاد گرفتن، پول گرفتن، زحمت کشیدن، نمی‌دانم ورزش کردن، همه کار متن زندگی است، در حاشیه‌ها، آن هم یا هست یا نیست، کار خدا؛ اما اگر درست نگاه کنید، آن تلاشی که برای خدا و در راه خدا باید انجام بگیرد، حجمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری اش، بایستی به نسبت بزرگی و عظمت خود خدا، از همه تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدارتر، نستوه‌تر، خستگی‌ناپذیرتر باشد.

زامداری بشریت

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» اوست که شما را برگزیده است ای ملت اسلام! یعنی چه برگزیده؟ یعنی شما را به صورت دردانه‌های نازپرورده‌ای گذاشته کنار، گفته این‌ها تافته جدا بافته‌اند، گناه هم کردند، اشتباه هم کردند، بر خلاف فرمان ما هم عمل کردند، بهشت به نام این‌هاست؟ این حرفی است که یهودی‌ها هم درباره خودشان مدعی بودند. این‌ها اشتباه می‌کردند، هر مسلمی هم که این جور فکر کند، اشتباه می‌کند. قرآن در مقابل یهودی‌ها، آن کسانی که خیال می‌کردند که احبّوا و



اولیا و دوستان، بلکه فرزندان خدایند، با لحن خیلی ملامت آمیز و زنده‌ای اعلام می‌کند که این همه، این دوستی، این ولایت، درگرو این است که به فرمان خدا عمل کنید. ما شما را برگزیدیم، درست است. بنی اسرائیل را هم قبلاً برگزیده بودیم. خدا امت اسلام را انتخاب کرد، اما قبل از اسلام بنی اسرائیل را هم انتخاب کرده بود، هر دو انتخاب از یک نوع است؛ به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگ‌ترین کار.

بین ده نفر شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که این یکی قیافه‌اش مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، رنگ رخساره‌اش شاداب‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر، بازوان و سینه‌اش ستبرتر و استوارتر، می‌گویید آقا، این بار سنگین را تو باید برداری، من تو را برای این کار انتخاب کردم، این هم پیش قدم می‌شود. اگر برداشت، اگر توانست این کار را بکند؛ یعنی اراده کرد توان که در او بود مسلماً تصمیم گرفت و این بار را برداشت، آن وقت از سطح آقران بالاتر می‌رود، می‌شود یک فرد زنده برجسته. اگر برداشت چه؟ اگر برداشت، از دیگران توسری خورتر و بدبخت‌تر می‌شود. به او می‌گویند بیچاره! دیگران نمی‌توانستند، به آن‌ها هم نگفتیم، اما به تو گفتیم و تو نکردی. گزینش امت اسلام مثل گزینش امت بنی اسرائیل، از این قبیل است. بنی اسرائیل در زمان خودشان و مسلمانان در زمان خودشان، شایسته‌ترین امت‌ها و افراد بودند برای تحمل بار امانت اسلام، رهبری و هدایت بشر؛ لذا بود که به این‌ها این بار امانت داده شد. آیا برداشتند یا نه؟ اگر برداشتند، این بار امانت را به سرمنزل رساندند، البته بهترین و گزیده‌ترین و شایسته‌ترین مسلمان‌اند، اما اگر نه چطور؟ اگر برداشتند، همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند و بر اثر حمل نکردن بار امانت: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ





وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»، این برای دنیاشان، «مَا أُوَاهُمُ جَهَنَّمُ»، آن هم برای آخرتشان.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او برگزیده است شما را، انتخاب کرده برای داشتن این بار، «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدرها برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است. «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» بر شما در کار دین حرجی، صعوبتی، فشاری قرار نداده، «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» این همان آیین پدرتان ابراهیم است، «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا» او شما را در گذشته و در این نوبت، مسلمان و مسلم و تسلیم خدا نامیده است «وَمَنْ ذَرَيْتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكُمْ»، این در دعای ابراهیم است در سوره بقره، اشاره به آنجاست «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا»، این بار را به شما دادیم، این گزینش را نسبت به شما به عمل آوردیم، برای چه؟ تا چه بشود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همه بشریت شماست. تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد و شما بر بشریت گواه و مراقب و دیدبان باشید. شما زمامداران بشرید، شما اداره‌کنندگان بشریتید، شما دیدبانان این قافله‌اید. ای قافله‌سالاران به خواب نمانید. «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا» تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد، «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» و شما بر مردمان و بر بشریت و بر خلق‌ها و توده‌ها مراقب و نگهبان و دیدبان.



اقامه نماز، پرداخت زکات، اعتصام به خدا

حال که این جور است، حال که مسئولیت شما سنگین است، حال که شما از طرف پروردگار به مأموریتی دشوار دارید گسیل می‌شوید، «فَأَقِمْو الصَّلَاةَ» پس به پادارید نماز را. باز هم تکلیف، باز هم تعهد، ایمان خشک و خالی؟ «فَأَقِمْو الصَّلَاةَ» پس به پادارید نماز را، «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» و بدهید زکات را. «أَقِمْو الصَّلَاةَ» را در یکی از روزهای گذشته معنا کردم «وَأَعْتَصِمُوا بِاللهِ» و متوسل شوید به خدا و آیین خدایی، پناهنده باشید به خدا، متکی باشید به خدا، از هیچ کس دیگر، از هیچ قدرت دیگر نهراسید.

آن وقتی که راه‌ها بر شما فرو بسته ماند، از لطف و مدد و یابوری خدا مأیوس نگردید. «هُوَ مَوْلَاكُمْ» خدا سرپرست و نگهبان و هم جبهه شماست. ... «اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی چه؟ «هُوَ مَوْلَاكُمْ» یعنی چه؟ علی مولی مؤمنین است، یعنی چه؟ مؤمنین باید ولایت علی را داشته باشند، یعنی چه؟ این ولایت، این کلمه، خیلی کلمه پرمعنای پرمغز عجیبی است. یک روز ان شاء الله این را با استفاده از تعبیرات قرآنی معنا می‌کنم «فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» چه نیکو مولایی است، چه نیکو یابوری است پروردگار.

هجرت

... تعهدات ایمانی از نوع زکات، از نوع نماز، از نوع اعتصام به خدا، آن یک نوعش که در آن آیات، آیات آخر سوره حج تکرار شد. یک نوع تعهدات ایمانی از دیدگاه دیگری، از یک گوشه دیگری، نوع دیگری از تعهدات در این آیات مطرح می‌شود. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا آن کسانی که





ایمان آوردند، «و هاجروا» و هجرت کردند. هجرت کردن یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند تهران مثل ماندند؟ از شهری به شهری مهاجرت کردند و بس؟ نه. اول، هجرت کردن به معنای یک باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می‌شود. از مکه که بلند می‌شدی شما بیرون می‌آمدی، مغازه پر متاع و پر کالای به قول امروزی‌ها سرقفلی دار حساس مشتری جمع کنِ آبرو آفرینت، دیگر در مکه برای تو وجود نداشت. به سود چپاول گران خون خوار متجاوز مکه، مغازه دو، سه در بندی شما ضبط می‌شد و اموالتان به تاراج می‌رفت. اگر از مکه تنها آمده بودی و خانمت مسلمان نشده بود، دیگر خاطرات زناشویی گذشته را، باید همه را بر باد حساب می‌کردی، تمام شد، باید دل می‌کندی. اگر از مکه می‌آمدید مدینه، پدرتان یا پسران در آنجا مانده بود، عزیزترین عزیزانتان به صورت دشمن خونین شما درآمده بود؛ هجرت یعنی این. آن کسانی که هجرت می‌کردند، همه این محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان می‌پذیرفتند. از سوی دیگری، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. الآن ملاحظه کنید، اینجا بناست ساخته بشود. فرض کنید قرار است که صد قطعه چوب دیگر، یا هزاران قطعه آجر، اینجا روی هم‌دیگر گذاشته بشود، هر بچه‌ای هم یک‌دانه بردارد بیاید اینجا، اینجا ساخته می‌شود. هر انسانی یک‌دانه سنگ بگذارد، یک کاخ با عظمت به وجود می‌آید. جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، محتاج بود به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار، اسلام فهم،



محب و معتقد به این راه، با دلی سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می‌کرد از مکه، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می‌گذشت، می‌آمد به مدینه. از مکه به مدینه، این آدم در حقیقت یک گام بزرگی برداشته بود در راه بنای آن چنان جامعه‌ای، به سهم خودش، به قدر خودش؛ لذا قیمت داشت، تعیین‌کننده بود. لذا ببینید این آیات چه می‌گویند؟

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا آن کسانی که ایمان آوردند، «وَهُاجِرُوا» و هجرت هم کردند، «وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» با جان و مال، به جان و مال، در راه خدا مجاهدت نمودند، «وَالَّذِينَ آوُوا» و آن کسانی که پناه دادند به این درماندگان بی‌وطن و آوارگان از خانه به درمانده، «وَنَصَرُوا» و آن‌ها را یاری کردند، همه این‌ها «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» این‌ها بعضی پیوستگان و به هم پیوستگان و هم جبهگان یکدیگرند. این‌ها همه یک عنصرند، این‌ها خشت و آجر یک دیوار و یک سقف‌اند؛ «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَثَلِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». این آجرها را دیدید چطور درهم‌دیگر رفته، در این ضربی‌های سقف؛ هر آجری یک مؤمن است، هر مؤمنی یک آجراست درهم‌فرورفته و ده‌ها آجر دیگر را نگه‌داشته است. در یک سقف ضربی، یک دانه آجر را با زحمت بکش پایین، ده‌ها آجر از اطرافش می‌ریزد، این یکی نگه‌داشته بود آن ده‌ها را، همچنانی که آن ده‌ها هم به سهم خود، این یکی را نگه‌داشته بود «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی به هم پیوستگان بعضی دیگرند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، اینجا را دقت کنید، اما آن کسانی که ایمان آوردند، باور قلبی هم هست، اما «وَلَمْ يَهَاجِرُوا» از خانه ملکی مشجر راحت، دل نکنند و هجرت نمودند ... «وَلَمْ يَهَاجِرُوا» هجرت نکردند، ایمان آوردند، اما به این تعهد ایمانی عمل





نکردند، این‌ها چطورند؟ این‌ها را می‌فرماید که «**مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مَنْشِي حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا**» این‌ها به شما پیوسته نیستند، جزو شما نیستند، میان شما و آن‌ها ولایت و به هم پیوستگی نیست، تا کی؟ «**حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا**» تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی‌دهد برادر، در جامعه اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد، در آخرت که جای خود دارد. «**مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا**».

... باز در آنجا یک جمله‌ای هست که آن جمله به درد ما خیلی بیش‌تر می‌خورد ... یکی، دو، سه آیه بعد می‌فرماید که «**وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا**» ... «**وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**» آن کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند، مجاهدت کردند در راه خدا، «**وَالَّذِينَ آوَأَوْ وَنَصَرُوا**» آن‌هایی که پناه دادند و یاری کردند، «**أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**» مؤمن راستین این‌ها هستند، غیر این‌ها چه کسانی‌اند؟ مؤمن دروغین ...

نگاهی گذرا به مبحث چهارم

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های ایمان تعهدات عملی و انجام وظایف مؤمنانه است و قرآن افراد بدون تعهد را بی‌ایمان تلقی می‌کند. تلقین ایمان بدون تعهد و عمل، از مخدرات فرد و جامعه است. از جمله تعهدات ایمانی جهاد، اقامه نماز و هجرت و ... است.



مبحث پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات

دوشنبه ۱۳۵۳/۷/۱

ششم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سوالات:

- ۱- آیا ایمان و تعهدات ایمانی، تحت تأثیر منافع و شرایط ضعیف و کم‌رنگ می‌شوند؟
- ۲- موانع پایداری در ایمان چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَ يَقُولُونَ ءَأَمِنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ (۴۸) وَ إِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَ مَن يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲)

...

وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

سوره مبارکه نور





پایداری در تعهدات ایمانی

درزمینه بحث درباره ایمان، مسأله‌ای است مهم که تعهدات یک فرد مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌بخواهی نیست. این جور نیست آن‌کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و سود و بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاب کرد، مؤمن باشد؛ هر جا به نام ایمان و به تظاهر به عمل، توانست بر خرماد سوار شود، اسم از ایمان و عمل بیاورد، اما در آن مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نمی‌کند، از نام اسلام و نام ایمان و از عمل به تعهدهای ایمانی روگردان باشد. اینجا ما این صفت را که در قرآن به صورت‌های گوناگونی مورد تعرض قرار گرفته است به نفع طلبان نسبت دادیم، گفتیم نفع طلبان این جورند. همه مردم دنیا نفع طلبند، چه کسی است که طالب زیان خود باشد؟ منظور ما از نفع طلبان، آن کسانی هستند که برای نفع شخص خود، حاضرند منافع دنیایی را فدا کنند؛ نفع طلبان متجاوز.

سیره آن‌ها این است که ایمان و عمل را تا آنجایی خواهند و دوست می‌دارند که به سود شخص آن‌هاست و با نام ایمان و تظاهر به عمل می‌توانند بهره‌ای، کامی ببرند. این‌گونه افراد از نظر اسلام مؤمن نیستند، آیه قرآن صریحاً اعلام می‌کند که این‌ها ایمان ندارند؛ بنابراین ما در بحث درزمینه ایمان که یکی از اولی‌ترین مباحثی است که در سلسله شناخت فکری اسلام باید مطرح می‌شد و شد به این نتیجه هم رسیدیم که اگر ایمان همراه با تعهد است، اگر ایمان بدون تعهد، بدون احساس مسئولیت، بدون انجام دادن تعهدها و به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح، ایمان نیست





و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌گردد؛ علاوه بر این، این حقیقت دیگر هم باید مورد نظر باشد که تعهد، همیشگی و همگانی است.

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره ببرد، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه جا باید احساس تعهد کند. آن کسی که معتقد است ایمان به خدا و ایمان به رسالت تعهدی می‌آورد، آن تعهد این است که همگان، باید بنده خدا بشوند و من تا آنجا که می‌توانم همه را باید بنده خدا بسازم. ایمان به پیغمبر و شهادت به این که من مقرر رسالت پیامبرم، این تعهد را می‌آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت بکنم. اگر من به این معنا مقرر و معترفم، اگر این تعهد را قبول دارم، دیگر معنا ندارد که آن وقتی که مواجه می‌شوم با یک پدیده کوچک که برخلاف مشی پیامبری است، برخلاف راه پیامبر خداست، در مقابل آن رگ‌های گردنم را آن چنان پرکنم، مشت‌هایم را آن چنان گره کنم، واقعاً نمایش یک مسلمان، اما وقتی با یک پدیده بزرگ‌تر، ولی پردر دستر که باز در خلف مسیر و جهت نبوت و رسالت است، روبه‌رو شدم، مسئولیتم را فراموش کنم...

موسمی نیست تعهد، گاه‌گاهی نیست تعهد. نسبت به زمانی، نه زمان دیگر نیست؛ نسبت به شخصی و به شخص دیگر نیست؛ تعهد همگانی و همه‌جایی و همیشگی است. قرآن کریم از یهود نام می‌آورد، آن کسانی که یکجا می‌گفتند باید برادران ما. منظورشان یهودی‌هاست.

همچون عزیزانی محفوظ بمانند؛ اما آنجایی که پای منافع شخصی‌شان به کار می‌آید، همین برادران را در جنگ‌ها می‌کشتند و



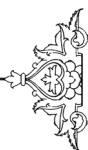


اسیر می‌گرفتند و می‌فروختند و پولش را می‌خوردند. قرآن در مقام توبیخ بنی اسرائیل می‌فرماید: «اَفْتَوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجاهای بی‌دردسر راحتش مؤمنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟ بی‌عقیده‌اید؟ مگر می‌شود این جور چیزی؟ مگر می‌توان تفکیک قائل شد میان دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته است.

امام عظیم‌الشان ما، امام باقر صلوات الله و سلامه علیه در آن حدیث معروفی که اولین حدیث باب امر به معروف و نهی از منکر است در کتاب شریف وافی البته این حدیث در کافی هست، در کتب معتبره شیعه هست، اما وافی که جامع کتاب‌های چهارگانه اصلی ماست، از مرحوم فیض کاشانی وقتی که کتاب امر به معروف و نهی از منکر را باز می‌کنید، به نظرم چنین می‌آید، حدیث اولش این است.

چند سال پیش دیده‌ام، تازه مراجعه نکردم؛ اشاره می‌کند به همین جور مردمی، این‌ها کسانی هستند که به نماز و روزه که بی‌دردسر و کم‌مایه هست رو می‌آورند، به امر به معروف و نهی از منکر که پردردسر و به ظاهر پرضرر است اقبالی ندارند، اعتنایی نمی‌کنند.

اینجا امام علیه‌السلام دیگر نمی‌گویید این‌ها مؤمن‌اند یا مؤمن نیستند، نمی‌گویید فاسقند یا منافقند، اما آیه قرآن اینجا صریح می‌گوید، آن کسانی که آنجا که پای منافعشان در میان است، دین را نمی‌خواهند، این‌ها مؤمن نیستند. ... معاویه بن ابی سفیان آنجایی که لازم می‌شود، حتی قرآن را به صورت ورقی بر روی نیزه‌ها می‌کند که همه شنیدید و داستانش را



می دانید. آنجایی که صرفه ایجاب می کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می زند. آنجایی که باید دل یک نفر دوست علی را به سوی خود جلب کند، دم از فضائل امیرالمؤمنین هم می زند، وقتی که از فضائل علی می گویند، اشک تمساح هم می ریزد. چقدر شنیدید شما که معاویه نشسته بود عبدالله بن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند، بعد گفت که مثل ای فلان بن فلان از فضیلت علی چه بلدی؟ گفت درامانم؟ گفت بله، درامانی بعد بنا کرد گفتن، او هم بنا کرده های های گریه کردن. آنجا که لازم است دم از محبت علی هم می زند، آنجا که لازم است خود را بنده خاص خدا هم معرفی می کند، آنجا که مجبور است به خاطر حکومت کردن بر مثنی مسلمان، عواطف آن ها را حفظ بکند، احساسات آن ها را جریحه دار نکند، دم از محبوب مردم، یعنی قرآن و اسلام می زند.

... آن جا که حساب عدل می آید، مراعات عدالت اجتماعی، مراعات طبقات مظلوم و محروم، برابر قراردادن نزدیکان و دوران، این ها برای دین است، از اسلام است این ها بالا آوردن سطح فکر و اندیشه مردم که هدف رسالت ها و نبوت ها و بعثت هاست؛ وقتی پای این ها به میان می آید، معاویه از دین اطلاعی ندارد، در مقابل دین تعهدی احساس نمی کند. من معاویه را مثال می زنم تا امکانی باشد که من و شما خودمان را مطرح کنیم در این میدان، با این محک بیازماییم. بگذار کسی را مثال بزنم که از نظر همه روشن و مسلم است بد بودن او.

می خواهم بگویم اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم، یک مقدار دیگرش را نپذیریم و خودمان را مؤمن بدانیم، اگر یک چنین بنایی





ست، بگذارید اول معاویه را مؤمن بدانیم؛ چون معاویه هم همین جور بود. نسبت به یک مقداری از دین به شدت اظهار پایبندی می‌کرد. مگر نگفتم مکرر در بحث‌ها که معاویه نماز می‌خواند، به جماعت می‌خواند، اول وقت هم می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد؛ که فضیلت نماز جماعت برای امام جماعت بیشتر است تا برای مأمومین. آن مقدار اجری که پیش خدا امام جماعت دارد، بیشتر است از آن مقدار اجری که مأمومین دارند، به حسب روایاتی که در این باب هست. ایشان امام جماعت می‌شدند.

خب، اینجا دین بسیار خوبی است، دینی ست لذت بخش، دینی ست خوب، دینی ست بی ضرر، دینی ست محبت جلب کن، عاطفه جذب کن، مردم را متوجه کن، این‌ها که خوب است؛ اما این دینی که می‌گوید پیغمبرش برای تعلیم و تربیت مردم مبعوث شده، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» پیغمبر را خدا برای بشریت فرستاد تا به آن‌ها بیاموزد تا بشریت را ترقی بدهد تا بینش و خرد را در انسان‌ها قوی و نیرومند کند. هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند. ...

... امیرالمؤمنین ما، رهبر بزرگ اسلامی، می‌گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون مردمان و انسان‌ها برشورند و برانگیزند، «وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ پس هر چیزی که این دینینه‌ها را دفن ترکند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها خاک یا زیر خروارها عصبیت یا پندار باطل یا اختناق یا خفقان یا هر چیز دیگر، مخفی و پنهان بکند، هر عاملی که این جور باشد، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت



انبیاست؛ فرقی نمی کند هرچه می خواهد باشد و در هر زمانی می خواهد باشد. ...

معاویه این جوری بود... به ابن عباس می گوید: ابن عباس، قرآن نخوان. گفت چطور قرآن نخوانم؟ گفت: خب بخوان، تفسیر نکن. گفت چطور می شود قرآن بخوانم، تفسیر نکنم معاویه؟ این حرف ها چیست می زنی؟ دید مثل این که بد حرفی زده. آن روزها این حرف ها بد می نمود به نظر مردم که قرآن بخوانند، تفسیر نکنند.

گفت خیلی خب تفسیر بکن، اما تفسیری که از طریق خانواده خودت، از طریق امیرالمؤمنین رسیده، آن تفسیر را به مردم نگو. نمی خواهد مردم بفهمند قرآن را و نمی خواهد اساساً مردم بفهمند هیچ چیز را. هرچه مردم کم تر می فهمیدند به نفع معاویه بود.

لذا وقتی که به کارنامه معاویه مراجعه می کنیم، غیر از ظلم ها، غیر از آدم کشی ها، دقت کنید! غیر از زنده به گور کردن ها، غیر از در زندان پوساندن ها، غیر از نابود کردن خُجربن عدی ها و رُشید هجری ها، غیر از این جنایت های چارواداری^۳ به امثال میثم تمارها که همه کس می فهمد، هر عوامی هم درک می کند؛ یک جنایت معاویه دارد که جز چشم های دقیق، آن جنایت را نمی فهمند. آن جنایت این است که معاویه باید... این جامعه اسلامی را بیست سال می برد جلو، بیست سال جلو نبرد، به همان حالت که بود نگه نداشت، دویست سال هم عقب برد. از چه لحاظی عقب برد؟ پولشان کم شد؟ نه؛ ای کاش پولشان کم می شد. قلمروشان کم شد؟

۳. خیلی زشت و زنده.





کشورشان تجزیه شد؟ عده‌ای شان بی خودی مردند؟ ای کاش این کارها می‌شد؛ از لحاظ فکر، از لحاظ بینش، از لحاظ اخلاق، مردم را عقب برد. این جنایتی بود که به هیچ صورت بخشودنی نبود و نیست. این گناهی بود که علاجش با ده سال، بیست سال حکومت درست دیگری انجام پذیر نبود. ... وضع را جوری درست کرده که جز فساد نمی‌روید، جز فساد پذیرفته نمی‌شود. مردم نادان، بی هوش، بدون تأمل و دقت درمسائل؛ چشم‌ها باز، ببینند بلندگوهای معاویه چه می‌گویند، همان را باور کنند. ...

... پس ایمانی که در طرز فکر اسلامی معتبر است، ایمان اینجور آدم‌ها که نظیرشان در روزگار ما الی ماشاءالله زیاد است نمی‌باشد، بلکه ایمان استواران مردانی است که همه جا، با همه کس، در همه زمان، به هر صورت محفوظ است، با تعهدش، با عملش، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» تا آخر.

و عده‌هایی هم که برای ایمان و مؤمنین داده شده برای آن ایمان است، نه برای این ایمان. اگر گفتند مؤمنین پیروزند، آن چنان مؤمنینی را گفته‌اند و پیروزند قطعاً! اگر گفتند دست خدا همراه مؤمنان است؛ یعنی همراه آن چنان مؤمنانی است. اگر گفته‌اند طبیعت با مؤمن همکاری و همراهی می‌کند، به آن جور مؤمنی گفته‌اند، نه با مثل من و شما، پس ما کم‌ترین فایده‌ای که از این بحث می‌بریم، این است که اگر دیدیم ایمان ما دارای آثار و خواص و بشارت‌های ایمانی نیست، بشارت‌هایی که قرآن و خدا برای مؤمنین دادند، تعجب نمی‌کنیم؛ چون می‌فهمیم که آن ایمانی که آن همه نویدها برایش داده شده، این‌ها نیست.

... حالا این آیات را ترجمه کنم، گوش کنید «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ» همانا



فروفرستادیم آیه‌های روشن‌گر را. این آیه‌های قرآن، این‌ها روشن‌گراست. آن کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشن‌گری محرومند «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» خدا رهنمون می‌شود هر که را بخواهد به سوی راه راست. هر که را خدا بخواهد.

خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدای می‌خواهد، یک نفر را نمی‌خواهد؟ با بعضی‌ها یک نظر خاصی دارد، آن‌ها را می‌کشد می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ این جور نیست قضیه. اراده خدا و مشیت خدا. در موارد معمولی البته. جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. شما اگر چنانچه چه خواستید، تصمیم گرفتید، پای یک سخن هدایت‌گر و روشن‌گر نشستید و هدایت شدید، خدا خواسته بود که هدایت بشوید. همین شما اگر تنبلی کردید، اگر سستی کردید، اگر راه فهمیدن را روی خودتان بستید، خدا اراده کرده بود که شما نفهمید. اراده کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش آمده یا نیامده؛ اگر وسایل و علل عادی پیش آمده برای انجام گرفتن این معلول، با اراده شما، با خواست شما، این جا خدا خواسته، اگر چنانچه چه شما نخواستید، پیداست که خدا نخواسته؛ نه این که نخواستن خدا موجب بشود شما اراده نکنید، نه، شما در اراده کردن آزادید. خدا نخواسته یعنی علت لازم مترتب نشده، این معنی خدا نخواسته.

خب، چرا نمی‌گوییم علت لازم مترتب نشده، می‌گوییم خدا نخواسته؟ برای خاطر اینکه به وجود آورنده علت‌ها و خاصیت بخش علت‌ها خدا بود..... این «مَنْ يَشَاءُ» ها در همه جای قرآن از این قبیل است و مفصل توضیح



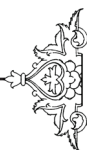


دادم درموارد دیگری به مناسبت‌های دیگری، حال هم یک اشاره‌ای کردم.

جلوه عملی ایمان غیر متعهدانه

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ» می‌گویند ایمان آورده‌ایم به خدا و به پیامبر، «وَأَطَعْنَا» و فرمان برده‌ایم. این ادعاها را می‌کنند که ادعا کردندش آسان است، اما «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» پس از این ادعا، گروهی از آنان رو برمی‌گردانند، وقتی که رو برگرداندند، صحبت از کفار نیست، صحبت از مرتدین نیست که یک‌هوا قهرمی کنند، از عالم اسلام خارج می‌شوند، می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌های اسلامی بعد درباره این‌ها می‌فرماید: «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» نیستند اینان مؤمنان، مؤمن نیستند. حال روشن تر از این، «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» چون فراخوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند و قضاوت کند میان آنان، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» ناگهان می‌بینی که گروهی از آنان روی گردانند. حاضر نیستند بروند از پیغمبر حکم را بشنوند. آیه به حسب ظاهر درباره قضاوت است، تعبیر حکومت در قرآن، غالباً، نمی‌گوییم همیشه، به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما داوری و قضاوت به آن می‌گوییم، اما مضمون مفاد آیه عام است، چنین نیست که این درباره کسانی است که تن به قضاوت پیغمبر فقط نمی‌دهند، نه، آن کسانی که تن به فرمان پیغمبر در غیر موارد قضاوت هم نمی‌دهند، مشمول آیه‌اند و این روشن است «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»، گروهی از آنان روی گردانند، معترضند «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ





يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» اگر حق به جانب آن‌ها باشد، بیایند به سوی پیامبر اطاعت کنندگان، با اذعان. آن جایی که بناست حکم به نفع آن‌ها باشد، در مقابل دین تسلیمند؛ آن جایی که احتمالاً حکم به زیان آن‌هاست، دین را قبول ندارند. این جا قرآن این‌ها را به استیضاح می‌کشد در حقیقت.

مواعن پایداری در ایمان

چرا آن جایی که به سود شخصیتان نیست، دین را قبول نمی‌کنید؟ یکی از سه چیز است، «أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آیا درد دل آنان بیمار است؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ این بیماری‌ها درد دل آن‌هاست که نمی‌پذیرند حکم را؟ یا بالاتر از این است؟ «أَمِ اتَّبَعُوا» یا اصلاً در دین شک کردند این‌ها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردد نیستی، در ریب نیستی نسبت به دین، چرا آن جایی که به سودت نیست، آن جایی که برایت زحمت دارد، آن جا حاضری زیرش بزنی، اصل دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی؟ یا از این هم بالاتر است: «أَمْ يَخْأَفُونَ إِنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است. این قدر آدم نداند و معتقد نباشد که خدا و پیامبر در حکم‌ها به انسان ظلم نمی‌کنند! آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا ظلم کند به او یا پیامبر ظلم بکند، این آدم پیدا است که خدا و پیامبر را اصل نمی‌شناسد و قبول ندارد «بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» خودشان ظالمند. خدا که به کسی ظلم نمی‌کند، این‌ها هستند که ستم می‌کنند به خود و ستم می‌کنند به حقیقت. اگر مقام بالاتری دارند، ستم می‌کنند به خود و به حقیقت و به مردم؛ اگر رتبه بالاتر



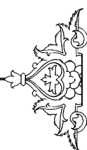


است بر بشریت به طور مطلق، این ها ظالم و ستمگرند.

جلوه عملی ایمان راستین

«**أَمَّا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ**»، اما مؤمنین چه جورند؟ مؤمنین این جور نیستند. ببینید فرهنگ قرآنی این است. قرآن لغت معنی دارد، فرهنگ اختصاصی دارد. مؤمن در اصطلاح قرآن به این معناست که دارد این جا بیان می‌کند: «**أَمَّا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ**» همانا بود سخن مؤمنان، «**إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**» چون فراخوانده شدند به سوی خدا و پیامبرش، «**لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ**» تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت بکند، سخنشان این بود، «**أَنْ يَقُولُوا**» که گفتند، «**سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**» شنیدیم و فرمان بردیم؛ که عرض کردم، شنیدیم یعنی فهمیدیم، نه به گوش شنیدیم؛ شنیدیم یعنی نیوشیدیم، اصطلاح سمع، «**أَوَّلَقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**»، سمع و شنوایی در قرآن، در موارد بسیارش که دیشب اتفاقاً در حین مطالعه قرآن، بنده به مورد دیگری برخورد کردم و البته یادداشت نکردم، چون زیاد است به معنای فهمیدن است، نه به معنای شنیدن با گوش، با این جارحه و عضو خاص، بلکه به معنای فهمیدن است. این‌ها می‌گویند ما فهمیدیم؛ یعنی آگاهانه مؤمن شدیم. همان بحثی که در دوره قبل کردیم که ایمان باید آگاهانه باشد.

«**سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**» پس از آن که ایمان آوردیم آگاهانه، آن وقت اطاعت هم ورزیدیم. «**وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**» این‌ها ایند به مطلوب دست یافتگان. فلاح یعنی موفقیت، پیروز شدن و به هدف و مقصود دست یافتن، البته به معنای رستگاری یعنی رستن هم در بعضی از لغات آمده، اما غالباً فلاح که برای مؤمنین می‌آید، با همین معنایی که ما عرض کردیم که معنای معمولی



لغت است، متناسب تر است. «**وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**» آنانند آن کسانی که به هدف و مقصود دست یافتند «**وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**» آن کسی که اطاعت کند خدا را و رسولش را، «**وَيَخْشِ اللَّهَ**» و از خدا بیم برد، «**وَيَتَّقِهِ**» و از او پروا کند، «**فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**» آن هاینند به منظور و مقصود دستیافتگان. «**فوز**» هم به همین معناست.

و عده‌های خداوند به مؤمنین متعهد

دو آیه بعدی به بحث ما چندان ارتباطی ندارد، می‌خواهم برسیم به آیه بعدش. «**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا**»، این هم وعده خداست، باز برای مؤمن و مؤمن متعهد. دقت کنید، وعده الهی در این آیه به صراحت می‌گوید: ما به مؤمنین وعده کردیم که حکومت روی زمین برای شماست، ایده و آیین و فکر و مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد، ترس و بیمناکی شما بدل به امن و امان خواهد شد، اگر در طول تاریخ زجر کشیدید، جور بردید، بعد از این به راحتی، بی دغدغه، بی تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین بر خواهید انداخت. این وعده خدایی است در این آیه. اگر چنین وعده‌ای خدا به مسلمانان داده است، این وعده مربوط به مؤمنین است و مؤمنین متعهد.

بعضی خیلی وسواسی می‌شوند، جمود می‌کنند، می‌گویند مخصوص زمان ولی عصر صلوات الله و سلامه علیه است. شکی نداریم ما در اینان ظهور که امام زمان صلوات الله و سلامه علیه مصداق کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ اما کجای این آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ بگویید ببینیم! کدام روایت دارد که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را





محدود می‌کنید؟ مگر خدا با مومنین صدراسلام این وعده آوردند. بلال‌هایی که از ترس کفار قریب جرات نمی‌کردند لاله‌الاله را به زبان هم حتی بگویند، بر روی مآذنه‌ها به صدای بلند تکبیر گفتند و لاله‌الاله سرودند. آن‌هایی که مجبور بودند در مقابل سیصد بت غیرانسانی و چندین بت انسانی و بتی از نفس خود و شهوت‌های خود و تمایلات نفسانی خود، هرروز و هر شب سجده کنند و عبودیت و اطاعت مطلق؛ این همه شریک برای خدا قراردادده بودند، این‌ها آمدند در آن سرزمین امن و امان جامعه برین اسلامی مشغول زندگی شدند، بدون این که کم‌ترین دغدغه‌ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرارندادند، از کوچک و بزرگ، از بی‌جان و باجان، از خود و از دیگران. این آیه ما یک بار آن جا عمل شده، هزار بار دیگر هم قابل عمل شدن است، اما شرطش چیست؟ شرطش این است که این جملات اول آیه محقق بشود که می‌فرماید، «وَعَدَ اللَّهُ» وعده کرده است خدا، به چه کسانی؟ «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به آن کسانی از شماها که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح کنند؛ یعنی طبق تعهدات این ایمان عمل کنند. به این‌ها وعده داده که «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که آنان را در زمین جانشین سازد.

... به هر صورت، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که جانشینشان سازد بر روی زمین، «أَكَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» هم چنانی که مؤمنان پیشین را جانشین ساخته است. ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده‌اند، اصل تاریخ دانی و جهان بینی عامه مسلمان‌ها این است که ایمان یعنی ملازمت با کتک خوری؛ مسلم بودن، مؤمن بودن، در راه خدا بودن، ملزم با زجر کشیدن است و شکنجه شدن و شکست



خوردن. درست نقطه مقابل آنی که قرآن می‌خواهد بگوید. ما یک وقتی تشریح کردیم این را ... که چطور دین از اولی که به وجود آمده تا امروز، همه‌اش پیشرفت داشته، یک قدم عقب نشینی نداشته. یک قدم، به عقیده ما، دین تا حال عقب نشینی نداشته. آنی که خیال می‌کنند عقب نشینی است، آن پیشرفت است در واقع.

به هر صورت، روی زمین از آن شماسست و حکومت آن دردست شما، هم چنانی که دردست پیشینیان شما بود؛ یعنی مؤمنان دوران‌های قبل **﴿وَلِيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾**، مستقر خواهد ساخت دین و آیین و مسلک و مراسمشان را، آن دین و آیینی که **﴿الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾** برای آنان پسندیده است، آن دینی که شایسته آن‌ها بوده؛ یعنی همین دین اسلام که دنیا و آخرت را شامل است و حال و آینده را و جسم و روح را و خلاصه همه جانبه است، برای همه نیازها کافیست **﴿وَلِيَبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾** تبدیل خواهیم ساخت پس از خوف و ترس و بیم آنان، امنیت و امان را. تا چه بشود؟ درسایه این امنیت چه کار کنند؟ درسایه امنیت بنشینند، چایی عصر تابستان را کنار باغچه، با قوری چینی و سماور ورشو بخورند؟ مسأله امنیت برای این‌هاست؟ امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت لم بدهند و لشی کنند و بی‌عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند درسایه آن، یک گام و ده گام به سوی سرمنزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند. بتوانند بنده خدا باشند، بندگی بندگان از سران‌ها برداشته بشود، مطیع و خاضع خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و متکامل بشوند. این‌ها هر کلمه‌اش بحثی دارد **﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾** مرا عبودیت کنند و به من





شرک نورزند. البته در آخر آیه این راهم تذکر می دهد که اگر بعد از آنی که ایمان آوردند، شرک ورزیدند؛ این جا فاسق خواهند بود. فاسق یعنی از دین به درآمده، خارج شده. ...

نگاهی گذرا به مبحث پنجم

یکی از مهمترین ویژگی های ایمان واقعی این است که آن ایمان تحت تأثیر زمان و شرایط سست نمی شود. حاکمان جور پیوسته در صدد سست کردن ایمان مردم بوده اند. بیماری دل، شک در دین و ترس از ظلم خدا و رسول، از موانع ایمان راستین است.





مبحث ششم: نویدها

سرا شنبه، ۱۳۵۳/۷/۲

هفتم رمضان المبارک ۱۳۹۴

و چهارشنبه، ۱۳۵۳/۷/۳

هشتم رمضان المبارک ۱۳۹۴



سؤالات:

۱ - وعده ها و بشارت های خداوند به مومنان چیست؟

۲- مؤلفه های سعادت هر انسان چیست؟

۳- سعادت انسان چگونه حاصل می شود؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
إِنَّ الَّذِیْنَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یَهْدِیْهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیْمَانِهِمْ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیْمِ (۹)

سوره مبارکه یونس

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴)
فَأَمَّا الَّذِیْنَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسُيِّدْ خِلْمُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيْهِمْ
إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِیْمًا (۱۷۵)

سوره مبارکه نساء

وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوا فِیْنَا لَنَهْدِيَْنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ (۶۹)

سوره مبارکه عنکبوت

اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ ءَامَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوْرِ وَالَّذِیْنَ كَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمْ
الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّوْرِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا
خَالِدُونَ (۲۵۷)

سوره مبارکه بقره





يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (٤١) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٤٢)
هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (٤٣)

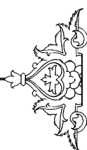
سوره مبارکه نساء

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (٢٨) الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ (٢٩)

سوره مبارکه رعد

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ
عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعِ الرَّسُولَ
مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيَضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (١٤٣)

سوره مبارکه بقره



بحث درباره ایمان در حقیقت یک بحث مقدماتی است. ما برای این که فهمیدن دین و شناخت اصول اساسی اعتقادی دین، در ما شوقی برانگیزد، به طوری که به صورت جدی دنبال فهم دین و شناخت دین حرکت کنیم، برای این کار محتاج هستیم به این که قیمت ایمان و کیفیت ایمان را بدانیم. بحث ما درباره ایمان، از این جهت و بدین خاطر بود. ...

... حالا برای این که ما ارزش ایمان را و نتیجه ایمان را بدانیم، لازم است از مژده‌ها و نویدهایی که خدا به مؤمنین داده است، آگاهی پیدا کنیم، ببینیم خدای متعال برای مؤمن، در مقابل ایمانش و در مقابل عمل شایسته‌اش و انجام تعهداتش، متقابلاً چه چیزی را تعهد می‌کند. انسانی که عادت به داد و ستد کرده است، با مبادله زندگی را گذرانیده است دوست دارد ببیند مبادله او با خدا، به چه صورت است. او ایمان می‌آورد و بر اثر آن ایمان متعهد می‌شود، متقابلاً دوست دارد بداند خدا چه تعهدی در مقابل او بر عهده می‌گیرد، چه مژده‌ای و چه نویدی به او می‌دهد. این یک مسأله‌ای است که از نظر مؤمن و از نظر کسی که می‌خواهد در وادی ایمان، ثابت قدم و راسخ و استوار باشد، موضوع جالب، شیرین، خواستنی و دوست‌داشتنی است، امیدبخش به مؤمن است.

... به نظر من، شاید در حدود سی، چهل مطلب هست که خدای متعال در قرآن، برای ایمان مترتب کرده. مؤمن از این سی، چهل امتیاز بزرگ برخوردار می‌شود. یکی از این سی، چهل موضوع، بهشت اخروی است، یکی اش آن است. یکی از این نویدهها «جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است. ...





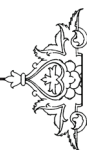
مؤلفه‌های سعادت

... برای بهره‌مند شدن از سعادت همه‌جانبه و کامل، آدمی به چه چیزهایی محتاج است؟ انسان برای اینکه سعادت‌مند باشد چه چیزهایی احتیاج دارد؟ آن چیزهایی که انسان احتیاج دارد تا سعادت‌مند به طور کامل و همه‌جانبه باشد، تماماً به مؤمن و بر ایمان نوید داده‌شده... نتیجه می‌گیریم که ایمان، باور توأم با عمل، آن‌چنان‌که فرهنگ قرآنی معین می‌کند، مساوی ست با تمام شرایط خوشبختی و سعادت، از نظر احتیاجات و نیازهایی که یک انسان برای خود تصور بکند.

مسأله، مسأله تعصب از برای مذهب و دین‌داری نیست، ... برای یک مادی‌گرا هم همین‌ها شرایط سعادت‌مند شدن است. حالا دانه‌دانه می‌خوانیم، ببینیم که آیا یک مادی، اگر چنانچه این‌ها را داشته باشد، احساس خوشبختی می‌کند یا نه؟ و بعد که معلوم شد که این‌ها شرایط سعادت‌مند شدن است، آن‌وقت برمی‌گردیم به قرآن، به سخن دل‌نواز قرآن گوش فرا می‌دهیم، می‌بینیم تمام این‌ها را به مؤمن وعده داده، به مؤمن نوید داده، برای مؤمن به ارمغان آورده «وَصَدَقَ اللَّهُ» وعده دروغ نمی‌دهد خدا؛ که البته این قسمتش مربوط به طرز تفکر خاص مذهبی ماست که معتقد به خدا هستیم.

۱- شناخت هدف (هدایت)

به چه چیزهایی محتاج است انسان؟ یک، محتاج است به اینکه هدف و سرمنزل سعادت را بشناسد. بداند به کجا خواهد برسد، بداند برای



چه هدفی می‌خواهد تلاش بکند، نقطه اتمام و پایان راه را از آغاز ببیند و راه آن را بداند. علاوه بر اینکه هدف را می‌داند و می‌شناسد و می‌فهمد، بداند که به سوی این هدف، از کدام راه باید رفت تا رسید و زودتر رسید و تحقیقاً رسید. آیا شناخت هدف، شناخت پایان، شناخت سرمنزل و شناخت راهی که به سرمنزل منتهی می‌شود، عنصر اولی و اصلی سعادت انسان نیست؟ در اینجا فرقی بین الهی و مادی نیست، مادی هم این را می‌پذیرد، قبول می‌کند، احساس می‌کند. ...

۲- خروج از ظلمت (نور)

دو و اینکه پرده‌های جهل و غرور و پندار و هرآن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد، زائل گردد. خیلی چیزها نمی‌گذارد که انسان بفهمد. غرور انسان نمی‌گذارد انسان بفهمد، جهالت نمی‌گذارند انسان ببیند و بفهمد، پندارها و خرافات نمی‌گذارند یک انسان یا یک ملت، حقیقت را درک کند و بفهمد، نظام‌های جائزانه نمی‌گذارند که انسان‌ها بفهمند و بدانند.

حجاب‌ها و مانع‌های گوناگون، از درون و از برون، مانع می‌شوند از این که انسان، گوهر عقل و خرد خداداد را به کار بیندازد و بداند و بفهمد؛ او را در ظلمت نگه می‌دارند، انسان را در زندانی از تاریکی‌ها می‌نشانند، او را از نور، از فروغ درک و فهم صحیح دورنگه می‌دارند. یکی از ارکان خوشبختی انسان و از عناصر سعادت انسان، این است که انسان از این ظلمت‌ها، از هرآن چه برای او ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور و فروغ حقیقت راه پیدا کند و شعاعی از نور حقیقت بردل او بتابد. ... پس اول هدایت لازم





است به آن معنایی که توضیح داده شده، دوم نور لازم است به این معنایی که باز توضیح داده شده؛ و این‌ها دو چیزند.

۳- رهایی از وسوسه‌ها (اطمینان و امن)

سه و اینکه در راه طولانی‌اش به سوی سعادت، در این راهی که دارد طی می‌کند به طرف آن سرمنزل و پایان راه، از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی ... که توان فرستار از عامل‌های بازدارنده برونی است، برهد. یک وقت جلوی راه شمارا می‌گیرند، می‌گویند آقا، ما نمی‌گذاریم از اینجا عبور کنید. تجربه نشان داده، تاریخ صریحاً به ما گفته که وقتی جلوی راه کسی، راهروی را بگیرند، در پیمودن این راه حریص ترمی شود، شوقش بیش ترمی گردد، آتش اشتیاقش شعله‌ور ترمی شود.

اگر بگویند نمی‌گذارم بروی، بیش ترانسان فشارمی آورد تا برود تا عبور کند. این عامل بازدارنده برونی است. خارج از وجود انسان است این عامل بازدارنده. یک وقت هست که از درون انسان رامی پوسانند. در او تردید ایجاد می‌کنند، جلوی راه را نمی‌بندند، راه بازاست، اما توان رفتن، اراده رفتن، تصمیم حرکت. امکان تلاش را از انسان می‌گیرند، این بدتر است. چرا می‌روی؟ چه فایده‌ای دارد؟ شاید نرسیدی، شاید در راه دزدی رسید، شاید گرگی آمد، به چه مجوزی می‌روی؟ نمی‌خواهد بروی. خیلی خونسرد و دلسوزانه و پیرمردانه و استادانه، راه هم بازاست. این مانع، این وسوسه، این دغدغه، به مراتب توان فرستار است از آن چوبی که وسط راه بگذارند، بگویند نمی‌گذاریم بروی.

این دغدغه برای غالب راهروها، غالب رهروان راه‌های سعادت در



طول تاریخ بوده. چقدر به موسی التماس می‌کردند که می‌ترسیم خلاف گفته باشی، خلاف به تو وعده داده شده باشد. در قرآن می‌گوید که فشار و فقر، آن قدر زیاد وجود داشت که حتی خواص متزلزل می‌شدند که «مَتَّي نَصْرُ اللَّهِ» پس کی؟ پس کو؟ چه شد؟ ببینید، حتی خواص را می‌لغزاند این تردیدها و تزلزل‌ها و دغدغه‌های درونی. انسان اگر بخواهد سعادتمند باشد و به سرمنزل و پایان راه سعادت برسد، یک شرطش هم این است که از این دغدغه، از این اضطراب، از این نایمی روحی، از این عدم آرامش و نداشتن اطمینان برهد، بتواند براین دغدغه و اضطراب و وسوسه درونی غالب بیاید.

این هم یکی از چیزهایی است که انسان را به سعادت می‌رساند؛ این که در راه طولانی‌اش به سوی سعادت، از دغدغه‌ها، وسوسه‌ها و وسوسه‌های درونی که توان فرساتر از عامل‌های بازدارنده برونی ست برهد: ... اطمینان و امن. می‌توانید به جای امن، بگذارید ایمنی، فرق نمی‌کند. امن را ما انتخاب کردیم چون عین تعبیر قرآنی بود. بد نیست این جمله را اینجا تذکر بدسیم. شاید چند بار دیگر هم گفته باشیم؛ در دعای کمیل می‌خوانیم «یاربّ، یاربّ، یاربّ»؛ پروردگار من! «قَوْعَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» جوارح و اعضای مرا در خدمت نیرومند کن، «وَإَشُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي» دل مرا بر تصمیم قادر کن. بتوانم تصمیم بگیرم، بتوانم بر ضعف‌ها، تردیدها، شک‌ها، وسوسه‌ها، دغدغه‌ها غالب و فائق آیم، این انسان را زیاد در راه می‌نشانند و از پیمودن راه بازمی‌دارد.





۴- ثمربخش دانستن تلاش

چهار و اینکه تلاش خود را ثمربخش بداند، امیدوار باشد که تلاش به جایی می‌رسد. آن‌کسانی که امیدوار نیستند که تلاششان و حرکتشان به نتیجه‌ای منتهی خواهد شد، مسلّم به سرمنزل خوشبختی و رستگاری نمی‌رسند. مطمئن باشد که تلاش ثمربخش است، بداند هر کاری که می‌کند، یک اثر مثبتی به جامی گذارد، بداند هر گامی که برمی‌دارد. یک قدم به مقصد نزدیک می‌شود. دریک بیابانی، اگر شما بدانید که منزل از این طرف است. می‌دانید کجا دارید می‌روید؛ اگرچه دیر شده، اگرچه تنها ماندید، از قافله عقب ماندید؛ استوار، محکم، با تلاش، باشور، حرکت می‌کنید، قدم می‌زنید، به جلومی روید؛ اما اگر راه را گم کردید، نمی‌دانید از این طرف باید رفت یا از آن طرف باید رفت؛ به هر طرف که راه می‌افتید، قدم برمی‌دارید، می‌بینید سُستید، چرا؟

چون نمی‌دانید که این تلاش ثمربخش خواهد بود. احتمال می‌دهید که همین یک قدم، یک قدم شمار را از منزل دور می‌کند؛ لذا باز برمی‌گردید از این طرف، باز می‌روید از آن طرف، باز می‌روید از آن طرف. پس یکی از شرایط این‌که انسان به سعادت بتواند برسد، آن آدم راهرو، آن آدم تلاش‌گر، آن آدم کوشش‌گر، شرطش این است که تلاش و کوشش خود را ثمربخش بداند.

۵- جبران لغزش‌ها

پنج؛ و این‌که لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد، این هم خیلی مهم است. انسان در طول زندگی و حرکتش اشتباهاتی



دارد، خطاهایی دارد، اگر هر خطایی که انجام داد، به صورت یک جراحت غیرقابل الیتمی بماند. به صورت یک عمل غیرقابل جبرانی بماند. انسان همیشه در دغدغه است که نکند بازی یک خطای دیگر بکنم و این خطای دیگر. بیش تر مرا دور بیندازد از هدف؛ و از راه کنار بیندازد.

همیشه مایوس است از گذشته و همیشه بدبین است نسبت به آینده؛ اما اگر بداند که خطاهای او به شرط آن که خودش صد درصد جبران باشد، قابل جبران است؛ اشتباهات او مشروط بر این که خود او از آن اشتباهات پشیمان باشد، قابل صرف نظر شدن است؛ اگر این‌ها را بداند، شوق او، امید او، نشاط او و شور او چند برابر خواهد شد. ... [همان] مغفرت و رحمت.

۶- برخورداری از تکیه‌گاه مطمئن

شش و این که در همه حال، از دستاویز تکیه‌گاهی مورد اطمینان برخوردار باشد. بداند همه جا و در تمام شرایط، یک کمک‌کاری هست که می‌تواند از او استفاده کند. عیناً مثل آدمی که نقشه جامع راه را در جیبش گذاشته، وارد راه شده، در این جاده‌ها دارد می‌رود، اشتباه هم نمی‌کند البته، اما دغدغه هم ندارد. می‌داند که اگر احیاناً یک وقتی، یکجایی. راه را اشتباهی گم کرد و رفت، این نقشه در بغلش است، درمی‌آورد نگاه می‌کند، از این نقشه استفاده می‌کند. همه جا یک مستمسک و مستعصمی وجود دارد که می‌تواند به او دست بزند، چنگ بزند، از او استفاده کند.

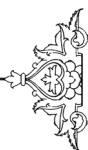




۷- برخورداری از نصرت الهی

هفت و این که در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد؛ این هم یک شرط دیگر سعادت خوشبختی و کامیابی است. البته مادی به خدا معتقد نیست، اما ما با مادی اسم خدا نمی‌آوریم، می‌گوییم آقا شما در این تلاش مادی‌تان، در این تلاش اجتماعی‌تان، در این جهادتان که دارید انجام می‌دهید، اگر بدانید یک نیروی فرضاً ماورای نیروی ماده و طبیعت هست و آن نیرو با شما همراه است، این چطور است؟ یک چنین چیزی داشته باشید شما، یک چنان کمک و یاور و مددکاری برای خود فرض کنید، این چطور است؟ می‌بینید برق از چشمش می‌پرد، می‌گوید بسیار خوب است.

چقدر جالب است که انسان نیرویی ماورای نیروی ماده و مادیات، پشتیبان خود داشته باشد که وقتی با دشمن‌ها و دشمنی‌هایشان، توطئه‌هایشان، دسیسه‌هایشان، جلادی‌هایشان روبه‌رو می‌شود، معتقد باشد و بدانند که آن نیروی ماورای ماده کمک‌کار و حامی اوست. منتها مادی اسم خدا را بلد نیست، اعتقادی به خدا ندارد، اگرچه یقین هم به نبودن خدا ندارد؛ اما الهی که یقین دارد به وجود آن چنان قدرت مسلط و مسیطری، ماورای تمام این پدیده‌ها و متکی به اوست، ببینید چقدر در راه سعادت تندروتر و جالب‌تر حرکت می‌کند.



۸- برتری بر جبهه مخالفان

هشتم و این که بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف برتری و رجحان داشته باشد، بدانکه بالاخره برتری و رجحان و ارجحیت برای اوست. این هم خودش تأثیر عجیبی دارد در این که بتواند انسان این راه با سهولت بیشتر طی کند.

۹- پیروزی بر دشمنان

نهم و این که بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کننده تلاش اویند، پیروز گردد. آدم همه این تلاش‌ها را بکند، بعد هم شکست بخورد؟! این که به سعادت نمی‌رسد. پس یکی از مهم‌ترین عناصر سعادت‌مندی یک انسان این است که آخرش پیروز بشود، غیر از این است مگر؟ مگر مکتب‌های دنیا برای پیروزی نمی‌کوبند؟ پس یکی از عناصر و عوامل سعادت انسانی، فردی، اجتماعی و گروهی، این است که در مواجهه با دشمن‌ها. بالاخره بر آن‌ها پیروز بشود.

۱۰- رسیدن به هدف

دهم و این که عاقبت، از همه سختی‌ها و فشارها و بندها و حصارها، رسته و به مقصود و منظور خود نائل گردد. برسد به آن سرمنزل: ... فوز و فلاح، همین تعبیرات قرآنی.



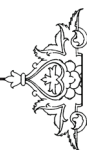


۱۱- بهره‌مندی از نعمات الهی

یازدهم و این‌که در همه حال، در راه و در منزل، هم در راه هدف، هم در خود سرمنزل هدف، از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیا گشته، بهره‌مند و برخوردار گردد. برکات آسمان و زمین بر او بیارد، گندم زمین و قطره باران آسمان و ذخایر دریاها و ذخایر جنگل‌ها و معدن‌های کوه‌ها و همه مواد حیاتی و غیرحیاتی لازم برای انسان و بالاتر از همه، منبع و معدن هوش و درک و خرد و استعداد و ابتکار آدمی، بر روی او گشوده بشود، از همه این‌ها استفاده کند. این هم یکی از چیزهایی است که در سعادت انسان دخیل است؛ و از این قبیل چیزهایی که ممکن است انسان برای سعادت‌مند شدن خودش دخیل بداند.

۱۲- پاداش اخروی

و بالاخره بعد از تمام این‌ها در دوران زندگی و تلاش و بیداری انسان به وقوع می‌پیوندد، بعد هم که مُرد، بعد هم که این چراغ خاموش شد، بعد هم که به ظاهر، با جمادی برابر شد؛ تازه رشته استفاده‌اش خاتمه نپذیرد، اول استراحتش باشد، اول پاداش‌گیری و اجر بردنش باشد، اول نقطه و اول قدم راحتی و عیشش محسوب بشود. یک مادی بعد از آنی که مُرد، برای تمام تلاش‌های خود، فقط نتیجه دنیایی قائل است، بعد از دنیا امید به جایی ندارد. به همان هم بگویند آقا، بعد از آنی که شما مُردید، رفتید، فرض محال که محال نیست؛ تازه اول مُردن شما، اول راحتی‌تان بشود، این چطور است؟ می‌بینید که این بزرگ‌ترین رکن سعادت است؛ و بالاخره



این که پس از سپری شدن دوران زندگی و پایان یافتن همه تلاش ها، خود را با پاداشی شایسته روبه رو ببیند و در بهشت نعمت و رضوان بیازمَد. این ها شرایط سعادت است. برای سعادت مند بودن یک انسان. برای خوشبخت شدن یک انسان یا یک جامعه، این ها لازم است. اکنون به گفتار قرآن گوش فرا دهید که این همه را به دارنده ایمان، ایمانی تعهد آمیز و توأم با عمل، نوید می دهد. چطور است؟ قرآن تمام آن چیزهایی که عناصر و عوامل سازنده سعادت و خوشبختی محسوب می شوند، این ها و ده ها چیز غیر از این ها را به آدم های با ایمان نوید می دهد. می گوید این ها برای شماست. هدایت را نوید می دهد، نور را نوید می دهد، اطمینان و سکون و آرامش روح را نوید می دهد. ثمربخش بودن و ضایع نبودن تلاش ها را نوید می دهد؛ و این همه را ما اگر بادیده روشنی به تاریخ و به گذشته بنگریم، در واقعیت های تاریخی و انسانی مشاهده خواهیم کرد. سنت خدا هم همیشه یکسان است.

نقش ایمان در سعادت

۱- هدایت

آیات امروز را حالا مورد توجه و دقت قرار بدهید. ... اولین آیه مربوط به سوره یونس است. آیات امروز متفرق است، از یکجا نیست، از چندین جاست. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند، ... عمل صالح یعنی تعهد متناسب با آن ایمان. ایمان انسان بر دوش انسان تعهدی می گذارد، انجام آن تعهد،





بر دوش گرفتن آن تعهد، عمل صالح است. آن کسانی که ایمان بیاورند، آن باور را پیدا کنند، بعد هم بر طبق تعهداتش عمل نمایند، «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» پروردگارشان، به سبب ایمانشان آن‌ها را هدایت خواهد کرد. خود ایمان موجب می‌شود که آن‌ها راه پیدا کنند. به چه راه پیدا کنند؟ هم به هدف، هم به راه‌ها به وسیله‌ها. بعضی می‌گویند آقا، ما چگونه می‌توانیم به آن سرمنزل مقصود برسیم؟ وقتی می‌کاوی این حرف را، می‌بینی ایمان به قدم اول در دلش نیست؛ اگر ایمان باشد، عمل همراهش نیست. اگر عمل بکند، روشنی و هدایت نصیبش خواهد شد، قدم دوم را هم پیدا خواهد کرد. خود راه بگویدت که چون باید رفت. وقتی انسان ایمان به هدف و راه آورد و دنبال ایمان حرکت کرد، راه خودبه‌خود، خود را نشان می‌دهد. «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» به وسیله ایمان، پروردگار آن‌ها هدایت خواهد کرد، راه‌ها را در مقابل این‌ها باز می‌کند.

در قدم اول هیچ‌یک از رهبران و بزرگان و راهروان و دنباله‌روان، نمی‌دانستند قدم دهم چیست؟ بنده گاهی مثال می‌زنم، می‌گویم در یک بیابانی که فرض کنید ده‌ها کیلومتر یا بیشتر، طول و عرض این بیابان است، در یک شب تاریک و مُظْلَم، نه ماهی، نه ستاره‌ای، جنابعالی دارید تنها راه می‌روید، یک دانه چراغ‌قوه کوچک، یک لامپ نمره پنج کوچک، یک شمع کوچک هم در دست است. به شما بگویند آقا، با این شمع باید تا آخر آن بیابان بروی. شما یک نگاهی می‌کنی، می‌گویی آقا این شمع من تا شعاع یک متر را بیش‌تر روشن نمی‌کند، من همه این ده کیلومتر را با همین یک شمع بروم؟ این شمع من فقط یک متر را روشن می‌کند، من ده



کیلومتر بروم؟ این یک منطقی است که آدم بی اطلاع، بی تجربه، ناوارد. ممکن است داشته باشد، جوابش چیست؟ جواب این منطق کور چیست به نظر شما؟ آیا جواب این حرف، این نیست که آقای محترم، یک متر اطرافت روشن هست یا نه؟ یک قدم بگذار جلو، یک متر دیگر روشن خواهد شد، اگر نشد نرو. همین یک متری که روشن هست برو، همین یک قدمی که می توانی برداری و میدانی کجا می گذاری بردار، اگر یک قدم دیگر در مقابلت روشن نشد، نرو، اگر شد، باز هم برو. خواهی دید که تا آخر بیابان، تدریجاً روشن خواهد شد و تو این راه را خواهی پیمود و به منزل خواهی رسید؛ غیر از این است؟ آیا غیر از این است؟ **﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِآيَاتِهِمْ﴾** خدا با ایمانشان آنان را هدایت خواهد کرد، خود ایمان موجب آن است که انسان راه ها را پیدا کند.

در چندین آیه دیگر قرآن هم به این مطلب اشاره هست. یکجا در یک آیه ای... می فرماید که وقتی سوره ای، آیه ای نازل بشود، کفار و مخالفان و منافقان و بددل ها و مریض دل ها می گویند: «ایکم زادته هذه ایمانا» چه کسی از این آیه، ایمانش زیادتر می شود؟ بعد قرآن در جواب می گوید که بگو آن کسانی که مؤمن هستند، آن کسانی که گرویده اند به راستی، با این آیه و نشانه، ایمانشان بیشتر می شود. خود همان ایمان قلبی این هاست که موجب می شود از این مایه هدایت، هدایت بگیرند. ...

آیه بعدی **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾** هان ای مردمان، از سوی پروردگارتان برای شما برهانی آمد، دلیلی قاطع و روشن، حجتی ثابت و ثابت کننده، **﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾** و فرستادیم





به سوی شما نوری آشکارا. منظور از این برهان و نور، قرآن است و حقایق قرآنی. شاهد سخن ما در این آیه بعدی اش است، «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» پس آن کسانی که به خدا ایمان بیاورند و به او مستمسک و متکی گردند، فقط ایمان قلبی هم کافی نیست، باید به خدا، به دامن خدا، یعنی به دامن آئین خدا و راه خدایی چنگ بزنید، مستمسک بشوید. «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ» چنگ زدند، مستمسک شدند؛ اگر این جور شد، «فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ» خدا آنان را در رحمت و فضل خویش داخل خواهد کرد. دنبالش «وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» آن‌ها را به سوی خود رهنمون می‌شود، هدایت می‌کند؛ از راه راست و نزدیکی هم هدایت می‌کند، این هدایت مخصوص مؤمنین است. اگر ایمان نداشته باشید؛ اگر ایمان داشته باشید، اعتصام نداشته باشید، تعهدات خودتان را در مقابل خدا عمل نکنید؛ به سوی خدا راه نمی‌یابید، آن روشنایی هدایت در دل شما فروغ نمی‌افکند، این مخصوص مؤمنین است. سوره نساء آیه ۱۷۵.

آیه دیگر، «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»، این آیه معروفی است که بر سر زبان‌ها زیاد است، «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، آن کسانی که در راه ما خدا می‌گویند، راه خدا چیست؟ و به خاطر هدف‌های الهی، اهداف الهی، هر هدفی که خدا دارد در این عالم، مجاهدت کنند، هدف‌های خدایی چیست؟ عدالت است، امنیت است بندگی بندگان در مقابل اوست، به رشد رسیدن و تکامل بندگان خداست، آباد شدن روی زمین است، آباد شدن دل انسان‌هاست، معمور شدن دنیا و آخرت



آدمیان است، به خط و ریل تکامل افتادن تمام موجودات است؛ این‌ها خواسته‌های خداست. نبودن ظن است، نبودن شرک است، نبودن کفر است، نبودن ناامنی است، نبودن ددخویی و ددمنشی است، نبودن سرکشی و طغیان است؛ این‌ها خواسته‌های خداست. **«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»** آن کسانی که مجاهدت کنند در راه هدف‌ها و خواسته‌های ما، خواسته‌های خدایی، **«الْتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»** بی‌گمان و بی‌تردید، راه‌هایمان را به آن‌ها نشان می‌دهیم، گنجشان نمی‌گذاریم، گمراهشان نمی‌گذاریم، آن شعری که خواندم مناسب اینجاست،

تو پای به راه درنه و هیچ می‌پرس خود راه بگویدت که چون باید رفت **«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»**. در همه رشته‌ها این جور است. در رشته فهم دین، در رشته درک دین، در رشته تحقیق مسائل دین، در مسائل اجتماعی، در مسائل جهانی، در همه رشته‌ها، هرکسی وارد هدف‌های الهی شد، قدم گذاشت، هر قدمی که پیش رفت، قدم بعد برایش روشن است. آن کسانی که در راه ما و به خاطر هدف‌های الهی مجاهدت کنند، به راه‌های خود که راه‌های سعادت و تکامل انسان است، رهبری‌شان می‌کنیم. **«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»** و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است. سوره عنکبوت آیه ۶۹ این آیاتی بود که در زمینه هدایت، آن موضوع اول، در قرآن هست؛ و فراوان آیات دیگر هست که اگر می‌خواستم همه آیات را جمع کنم، اینجا بنویسم و بخوانم، اقلأ سه، چهار روز درباره هدایت فقط باید صحبت می‌کردم.

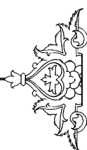




۲- نور

گفتیم نور یکی از چیزهایی است که برای سعادت‌مند شدن انسان لازم است، با آن توضیحی که درباره نور در آن صفحه قبلی دادیم. به مؤمنین نور وعده داده شده. «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» خدا سرپرست و هم جبهه مؤمنان است. ولی را من، هم جبهه، پیوسته، هم سطح معنا می‌کنم و بر سرپرست و دوست و یاور و این چیزهایی که معمول است، ترجیح می‌دهم. چون ولایت به معنای پیوستگی است، دو چیز که به همدیگر پیوسته بسته می‌شوند، به این می‌گویند ولایت. خدا ولی مؤمنین است، یعنی پیوسته با مؤمنین است، یعنی چه پیوسته با مؤمنین است؟ یعنی خدا و مؤمنین در یک صنفند. دشمنان خدا در صف دیگر، در مقابل مؤمنین و در مقابل خدا. ولی هر جا که هست، «والله ولی المومنین» یا «اولیاءالله» و تعبیراتی که در قرآن هست، به این معناست؛ نظرتان باشد این.

«اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا» خدا سرپرست و هم جبهه مؤمنان است، «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» آن‌ها را از ظلمت‌ها می‌رهاند و به سوی نور می‌رساند. اینجا را یک توضیحی دادیم که این توضیح هم بد نیست برای فهمیدن معنای ظلمات. آنان را از ظلمت‌ها، ظلمت‌های جهل، خرافه، غرور، نظام‌های تحکم‌آمیز و ضد انسانی، همه آن چیزهایی که برای بشر و برای گوهر بینش بشر، زندان و سیاه‌چالی محسوب می‌شود، آنان را از این ظلمت‌ها می‌رهاند و به نور، چه نوری؟ نور معرفت، دانش و ارزش‌های انسانی می‌رساند. خدا با مؤمن این کار را می‌کند. هرگز غیر مؤمن را، بی‌ایمان را،



شک و تردید گرا را، کافر ناسپاس را به نور نمی‌رساند؛ لذا مشرک همیشه مضطرب است، مشرک همیشه دغدغه دارد، مشرک همیشه زندگی اش زندگی توأم با اضطراب است، برایش نورانیت نیست، معرفت واقعی نیست، شناخت درست نیست، به جا برسد. «الَّذِينَ كَفَرُوا»، اما کفار چطور؟ کفار یعنی آن کسانی که عقیده دینی و مکتب دین را ناسپاسی کردند، این ارمغان هدیه الهی را با ناسپاسی رد کردند، کافر نعمتان. دقت کنید در این تعبیرات فارسی که عرض می‌کنم، این‌ها نشان می‌دهد که ریشه لغت کجاست و چگونه شده که این کلمه به این معنا به کار رفته. کافر آن کسی نیست که دین را قبول نکرده، کافر یعنی پوشاننده نعمت، ناسپاس نعمت، چرا به این می‌گویند کافر؟ خب، این دین را قبول نکرده، کافر چرا؟ به خاطر اینکه این دین ارمغان خدا بود، این هدیه‌ای بود از سوی خدا برای سعادت او و همه انسان‌ها؛ این را رد کرد، این ناسپاس نمک‌شناس، این کافر نعمت؛ لذا به او می‌گویند کافر. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» آن‌ها که کفر و انکار ورزیدند، «أُولَئِكَ هُمُ الطَّاعُونَ» سرپرستان و هم جبهگان نشان طاغوت‌ها و متجاوزانند؛ و آنان که کفر و انکار ورزیدند، سرپرستان و اربابان نشان، طاغوت‌ها و سرکشان و تجاوز کارانند. «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» آنان را از نور معرفت دور ساخته، به زندان ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌کشاند. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آن‌ها همگی مصاحبان آتش و در آن جاودانه‌اند. سوره بقره آیه ۲۵۷.

... «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» خدا را بسیار یاد کنید، «وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» و در هر بامداد و





شامگاه، او را به پیراستگی و پاکی بستایید. مگر چه شده؟ «هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» اوست که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگانش نیز. چرا؟ «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تا شمارا از ظلمت‌ها برهاند و به نور و روشنی رهنمون گردد. این قرآن است و این نوید قرآن است. ...

... مثلاً یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها. خود شما در قرآن نظر تان باشد، ببینید که در چند جا در کجاها، قرآن نوید پاداش اخروی را به مؤمنین و دارندگان ایمان و عمل صالح می‌دهد. یا یکی از آن‌ها مثلاً برتری و غلبه بر دشمن است.

... «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، بله، این یک آیه است؛ که اگر چنانچه شما مؤمن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان. آیه‌های متعدد دیگری هست که وعده می‌دهد و مژده می‌دهد به مؤمنین که بر دشمنان و صفوف مخالف خودشان اساساً غلبه قاطع پیدا می‌کنند. «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»، «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ». از این قبیل آیات فراوان است. این‌ها را در نظر داشته باشید، قرآن را که نگاه می‌کنید، مطالعه می‌کنید، به جای اینکه سعی‌تان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعی‌تان این باشد که قرآن را بفهمید. همچنانی که در روایت از امام علیه‌السلام است یا از پیغمبر خدا (ص) که همت شما در حین تلاوت قرآن این نباشد که سوره را تمام کنید یا جزء را تمام کنید. می‌خواهد تمام بشود، می‌خواهد نشود، یک آیه بخوانید؛ با تدبیر، با دقت.

... خودتان باید با قرآن انس داشته باشید. آن‌هایی که عربی‌دان



هستند، سعی کنند این انس خودشان و رفاقت خودشان را با قرآن مستحکم کنند. آن‌هایی که عربی نمی‌دانند، ضمن اینکه سعی می‌کنند عربی یاد بگیرند، با زبان قرآن آشنا بشوند، قرآن خواندن و فهمیدن قرآن را هم نگذارند برای بعد از آنی که عربی یاد گرفتند، الآن هم قرآن را بخوانند؛ منتها ترجمه‌های خوبی از قرآن پیدا کنید... قرآن که می‌خوانید توجه به آن ترجمه‌ها داشته باشید و دقت و تدبر در معانی آیات بکنید....

۳- اطمینان و امن

... اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل. حالت آرامش روح و قلب؛ یعنی چه آرامش؟ به چه معنا آرامش در اینجا مورد نظر ماست؟ آیا به این معنا که روح ما هیچ‌گونه تحرکی و تلاشی نداشته باشد؟ آرامش به این معنا که در حالت نیمه‌خواب و نیمه بیهوشی باشد دل ما؟ نه، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان در مقابل تشویش.

... دو نفر سرباز را در نظر بگیرید که وارد میدان جنگ می‌شوند، دارای دو نوع روحیه، یکی به سازوبرگ جنگی‌اش، به خوبی فرماندهی‌اش، به تدبیر و کاردانی رؤسا و رهبران‌اش، به ضعف نیروی دشمن، به کارآمدی خودش و دوستان و هم‌صفانش معتقد است. به علاوه می‌داند نیروهای امدادی در آن طرف، در پشت جبهه، منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند، یک جور وارد میدان جنگ می‌شود. آن انسانی که به تجهیزات جنگی خودش، به کارایی دوستان‌اش، به کاربرد اسلحه‌اش، هیچ‌گونه اعتمادی ندارد، خود را کوچک می‌بیند، دشمن را بزرگ می‌بیند، خود را عریان می‌بیند، دشمن را تا زیر چشم و تا دندان غرق





در زره و سلاح می‌بیند، این یک جور دیگر وارد میدان جنگ می‌شود. این‌ها یک نمونه‌ای است برای اطمینان. می‌خواهم اطمینان نفس، درست برای شما روشن بشود که یعنی چه؛ مطمئن بودن نفس یعنی چه؛ دل دارای آرامش باشد، به چه معنا. آن سرباز اولی دارای اطمینان است، دلش آرام است. دل آرام بودن به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش‌هایش را می‌گذارد زیر سرش و دراز می‌کشد و می‌خوابد و خروپفش به آسمان می‌رود، نه؛ اطمینان به این معنا نیست. اطمینان به این معنا نیست که وسط میدان جنگ می‌گوید حالا یک سیگاری بکشیم، یک خرده‌ای مثلاً تماشای منظره‌ها را بکنیم، خاطر جمع باشد، نه، نه خیر. به این معنا نیست که کمترین حرکت دشمن از نظرش پوشیده بماند. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می‌داند که او پیش خواهد برد، لذا نمی‌هراسد. این دل و این روح، آرام است؛ مثل یک کشتی‌ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است، این را می‌گویند اطمینان؛ و غیرمطمئن مثل آن قایق کوچکی است، مثل آن تخته‌پاره‌ای است که روی یک اقیانوس متلاطمی، روی رودخانه متلاطمی دارد حرکت می‌کند. دائماً مضطرب، دائماً از این راه، از آن راه، پس می‌رود، پیش می‌رود. این دو جور روحیه است.

یک مثال دیگر برای اطمینان بزنم... انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می‌کند، دارد به سوی مقصود و مقصدی می‌رود، ده‌ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف باز بدارند. ترس، یکی از این انگیزه‌هاست؛ رعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه



ندهد. ترس از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترس از دزد میان راه، ترس از گرگ درنده‌ای که در راه کمین کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌های این راه و بالاخره ترس از نرسیدن. این یک مقوله از چیزهایی که مانع می‌شود از اینکه این راه رو، راه خود را تعقیب کند و پیش برود.

طمع یکی دیگرش است. طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت؛ که اگر من این راه را نپیمایم، دنبال این مقصود حرکت نکنم و نرم، در رختخواب گرم و نرم خانه خودم بخوابم، پهلوی فرزندان و زن محبوبم به سر ببرم؛ این یک چیزی است که برای یک انسان معمولی، برای یک انسان کوچک، برای یک روح ضعیف، ایده آل است، محبوب است، مطلوب است، برایش خودگوشان می‌کند، پیداست که حاضر نیست آن را به آسانی از دست بدهد. طمع به زندگی راحت، طمع به پول آن‌کسی که می‌گوید اگر این راه را نرفتی، این کیسه پول برای تو، طمع رسیدن به مقام‌هایی که اگر این دربه‌دری را قبول نکردی، آن مقام‌ها در انتظار توست. طمع! این‌ها انگیزه‌هایی است که انسان را از پیمودن این راه باز می‌دارد، ترس‌ها و طمع‌ها؛ ترس‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله پیدا می‌شوند؛ طمع‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله دیگر پیدا می‌شوند، راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، نفع‌طلبی‌ها و از این قبیل.

خب، حالا یک راه روی را در نظر بگیرید که بالاخره ریسک کرده به قول امروزی‌ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می‌کند و می‌رود، اما آیا این انگیزه‌ها تمام شدند. آیا اینی که در این راه دارد حرکت می‌کند، آن مزاحم‌هایی که نمی‌گذاشتند وارد این راه بشود، از میان رفتند؟ نه، از میان





نرفتند. درست توجه کنید! این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دورودراز بشود؛ حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هریک قدم که می‌رود، مثل یک خاری، مثل یک قلبی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه، او را بازمی‌دارند. این‌هی می‌افتد این طرف، هی می‌افتد آن طرف، هی این خار دامنش را می‌گیرد، هی آن زنجیر پایش را می‌کشد، هی عشق به فرزند او را به سوی خود جذب می‌کند، هی یاد زندگی راحت او را به سوی خود می‌کشاند. از یک طرف از آن طرف، انگیزه‌های گوناگون این انسان را به جانب‌های مختلف می‌برند، این آدم می‌شود متزلزل؛ مثل همان زورق، مثل همان قایق، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، این انسان نامطمئن است.

یک انسان هم هست، وقتی که وارد شد، وقتی به این راه رسید، برای خود یک انگیزه‌ای، یک عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام این انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زن، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، در مقابل آن جاذبه بزرگ‌تر پوچند، هیچند، نابودند، مؤثر نیستند. ده‌ها آهن‌ربا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند، اما یک آهن‌ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد، آن چنان جاذبه‌اش این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثی است.

این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد



و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند. این آدم کیست؟ آدم مطمئن، «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً». آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر ببیماید، به سرمنزل و هدف منظور و مقصود نائل آید که مطمئن باشد حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشانند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشانند که همه جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند، هیچ و پوچ و مسخره... .

وقتی ایمان به خدا در روح یک انسان، همچون جاذبه‌ای قوی عمل کرد، آن چنان او را به سوی مقصدهای ایمانی می‌کشانند که جاذبه‌های کوچک، این جاذبه‌هایی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ می‌آیند، ولی در مقابل ایمان کوچکند، این جاذبه‌ها دیگر در او اثری نمی‌گذارد. هی و سوسه می‌کند دل آدم که از شواهد تاریخی فراوانی که در صدر اسلام هست، مطرح کنیم اینجا، اما می‌بینم وقت می‌گذرد شواهد هم بگردید خودتان پیدا کنید. آن جاذبه‌های عجیبی که افرادی را کشانند.

من فقط می‌خواهم این دو، سه لغت را معنا کنم. اطمینان؛ پس اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد؛ یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی‌تحرك باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛ یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشانند، اسباب زحمت او نشود.





عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها، هرکدامی بر او حکومت نکند، بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

بعد، ... سکون است. سکون هم به همین معناست. **«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ»** خدا سکینه بر پیغمبر نازل کرد، در پنج، شش جای قرآن این تعبیر هست که یکی اش جزو همین آیاتی است که گمان می‌کنم حالا خواهیم خواند. ...

باری؛ پنج، شش آیه در قرآن وجود دارد که در زمینه سکینه است در مواقع حساس؛ مثلاً یکی در جنگ حنین. در جنگ حنین، بعد از آنی که لشکریان پیغمبر، به خاطر یک غرور بی جا، به خاطر مغرور شدن به نیروی خود و اینکه فکر کردند امروز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت؛ و طبق سنت خدا که آدم مغرور باید با مغز بخورد به زمین و هر گروه مغرور بایستی غافل بشود و ضربه بخورد دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هرامتی و هر ملتی لازم است که امیرالمؤمنین فرمود: من مثل آن حیوان گیج گنگ نیستم که بخوابم با لالایی و خوابم ببرد، نهج البلاغه است، «والله لا اکون کالضبع تنام علی طول الدم»، با لالایی گفتن‌ها، مثل گفتار؛ می‌روند دم آغوش لالایی می‌گویند، این خوابش می‌برد، بعد می‌گیرندش. می‌گوید من آن جووری نیستم که با لالایی خوابم ببرد، غافل بشوم، دائماً حساسم و سنت خداست که آدمی که دائماً حساس نباشد، بایستی ضربت را ببیند و بخورد. این‌ها غافل شدند در میدان جنگ، حق هم داشتند، **«إِذَا عَجَبْتَكُمْ كَثْرَتِكُمْ»**، زیاد بودند و این زیاد بودن عده، آن‌ها را به اعجاب آورد، آن‌ها



را به شگفتی آورد. عجب! این همه جمعیتیم ما؟ «فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً». همین غرور شما موجب شد که در جنگ غافل ماندید و شکست خوردید. بعد از آنی که شکست خوردند از دشمن، منتها نه شکست قاطع و نهایی، یک شکستگی خوردند و خب فوراً به خود آمدند. یک عده‌ای از سربازان خوب، عده‌ای از سرداران پایدار جدی مؤمن، امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر، با هرتلاش و کوششی بود، بالاخره لشکریان را که داشتند منهدم می‌شدند، برگرداندند، آن وقت آنجا پروردگار می‌گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ» خدا آرامش و سکینه روح را به شما برگردانید؛ آرامش، سکینه. ... پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست.

و جمله آخر و کلمه آخر؛ امن. البته پیداست که اینجا مراد، امن روحی است، نه امن اجتماعی. امنیت اجتماعی البته به معنای آن است که همه افراد از یک آرامشی در اجتماع برخوردار باشند تا هرکسی بتواند حق خودش را ببرد؛ و سکوت، سکوت‌های اجباری غیر از امنیت است، امنیت عبارت است از اینکه همه مردم بتوانند با ایمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خودشان نائل بیایند. این امنی که در اینجا می‌گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امن روحی، نداشتن تزلزل، نداشتن اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. حالا در آیات قرآن ببینید که راجع به مؤمنین در زمینه این سه صفت چه بیان می‌کند. ... سوره رعد آیه ۲۸ و ۲۹، دو آیه کوتاه؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ...» ...





آن کسانی که ایمان آوردند و آرامش گرفت دل های آنان **«بِذِكْرِ اللَّهِ»** به یاد خدا. ببینید، این یاد خدا همان جاذبه قوی است. همان جاذبه قوی که گفتم جاذبه های کوچک را محو می کند، اثرشان را خنثی می کند، همین ذکر الله است.

چرا به نماز این قدر اهتمام کردند؟ چرا گفتند اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی شود؟ چرا مکه را گفته اند عمری یک بار، روزه را گفته اند سالی یک بار، زکات را گفته اند برای موردی خاص، خمس را همین طور، بقیه عبادات را همین طور، اما نماز را گفته اند هر روز، آن هم روزی پنج بار و اگر زیادتر کردی بهتر؛ چرا گفته اند؟ برای خاطر اینکه ... نماز کپسول ذکر خداست. سرتاپای نماز ذکر الله است. لذاست که خود قرآن هم بعد از آنی که می فرماید: **«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»**، یاد خدا بالاتر است.

این جنبه و این بعد از نماز مهم تر است که یاد خداست، این بالاتر است، بزرگ ترین خاصیت نماز این است؛ و ذکر الله خاصیتش این است؛ یاد خدا، توجه به خدا، همواره خدا را دیدن، شناختن، با خود دانستن، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب ها، از وسوسه ها، از دغدغه ها، از جاذبه های گوناگون، درهمه کاری، درهمه راهی بازمی دارد. این دل آرامش پیدا می کند. مثل وزنه ای که بر روی یک قایق آن چنانی قرار داده بشود و این آن را یک قدری سنگین می کند، یک قدری از تحرک و اضطراب آن کم می کند. ذکر الله این است.

«الَّذِينَ آمَنُوا»، آن کسانی که ... آنان که ایمان آوردند و دل هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت ... به سوی خدا هدایت می شوند. این «به سوی



خدا هدایت می شوند» ... آیه به آیه قبل ارتباط دارد و در آیه قبل گفته شده که هدایت می شوند به سوی خدا، «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ * الَّذِينَ آمَنُوا» الی آخر آیه ...

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ». ... آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند عمل شایسته، یعنی آن تعهدات لازم متناسب با ایمان را انجام دادند فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده شان.

این یک محصولی است که از «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» بنده گرفتم. «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»، ترجمه اش ... به طور خلاصه و محصل گیری این است: حالیشان خوب، فردایشان هم خوب. دنیایشان نیکو، آخرتشان هم نیکو. واقعش هم همین است. جامعه مؤمن، آن هم مؤمنی که به تعهدات ایمانمی عمل می کند، دنیایش هم آباد است، آخرتش هم آباد، دنیایش هم بهشت است، آخرتش هم بهشت است. این یک آیه.

... ابراهیم خلیل الرحمان و منادی توحید در روزگاران قدیم و باستان، با مردم خود و قوم خود مجادله و محاجه می کرد. آن ها با او بحث می کردند و او با آن ها بحث می کرد و پاسخ به حرف های آن ها می داد ... «قَالَ» گفت، «أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ» آیا با من درباره خدا مجادله می کنید؟ «وَقَدْ هَدَانِ» و





حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است... می گوید چطور، من بترسم؟! شما باید بترسید. من از آن کسانی که شما بی دلیل، شریک خدا و رقیب خدا در ملک و حکومت و فرماندهی و خلق و امر قرار دادید، بترسم، درحالی که خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی دلیل، بی منطق، بی جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟ شما باید بترسید، نه من... «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»، کدام یک از ما دو گروه، من ابراهیم یا شمای بت پرست به ایمنی سزاوارتریم؟ ابراهیم می گفت...: من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام، یا شما که بر پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می دانستید!... و در آخر می فرماید که «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ». آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند، فقط آن‌ها را است ایمنی و آن‌ها یابند هدایت یافتگان. این درباره امن.

۴- ثمربخش دانستن ایمان

«ثمربخش بودن» یعنی چه؟ یعنی یکی از چیزهایی که راه رو راه هدف و مقصود، اگر داشته باشد، بهتر می تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد، کندتر حرکت می کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این است که کار خود را ثمربخش بداند یا نداند. اگر ثمربخش دانست این راه را؛ حرکت خود و کار خود و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی رود، عملش ضایع نمی شود، بر این حرکت، بر این گام، یک اثری مترتب می شود، هر حرکت او یک موجی را ایجاد می کند که او را بیشتر



به منزل می‌رساند؛ اگر این را معتقد بود، سریع‌تر پیش می‌رود، بهتر کار می‌کند، خستگی‌اش کمتر است، راحت‌تر حرکت می‌کند. اگر این را معتقد نبود، واویلا! مؤمن این جور است، مؤمن کار خودش را ثمربخش می‌داند و قرآن به او این را آموخته است. آیه قرآن، البته موارد فراوانی دارد؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»، «أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»، از اول تا آخر قرآن الی ماشاء الله. من یک موردش را آورده‌ام از اول قرآن که دم دستم بوده از سوره بقره، ده مورد، پانزده مورد دیگرش را هم شما پیدا کنید. ...

آیه درباره قبله است. قبلاً تاریخچه قبله را در چند کلمه عرض کنم. وقتی که مسلمان‌ها در مکه بودند، رو به خانه کعبه نماز می‌خواندند. قبل از هجرت، برای نماز، برای عبادت، رو به خانه کعبه. وقتی آمدند به مدینه، اول ورود به مدینه، رو به بیت‌المقدس نماز می‌خواندند؛ به دستور پروردگار البته. همان کاری که یهودی‌ها هم می‌کردند. همان وقت یهود مدینه هم رو به بیت‌المقدس عبادت می‌کردند، مسلمین هم همین جور. چندی گذشت، آیه نازل شد: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» برگرد طرف خانه خدا، طرف کعبه، مسجد الحرام و باز مسلمان‌ها بنا کردند به آن طرف نماز خواندن. ماجرای قبله در اوایل سوره بقره به تفصیل آمده، آیات متعددی، شاید هفت، هشت، ده آیه درباره قبله، در اوایل سوره بقره هست که بعدهای مختلف این ماجرا را شرح می‌دهد، خودش مفصل است و فعلاً لزومی ندارد که بیان کنیم.

یکی از این آیات، این است؛ که به مؤمنین می‌گوید، به پیغمبر می‌گوید؛ که علت اینکه ما، وقتی شما از مکه آمده بودید، در اول ورود به مدینه،





قبله شمارا به طرف بیت المقدس مسلمان بشوید، در مکه که بودید، پیش از مسلمان شدن حتی، برای خانه کعبه احترام قائل بودید، قداستی قائل بودید، بعد هم که مسلمان شدید، نماز شما به طرف خانه کعبه بود در مکه، حالا که آمده‌اید مدینه، ما خواستیم یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید.

خیلی مهم است، این خودش نکته‌ای است. ارتباط به بحث ما ندارد، اما نکته بسیار مهمی است. شما که مؤمن هستید، آیا برای خاطر خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقه مند شدید، احترام برایش قائلید، یکهو زیر پا بگذارید یا نه؟ نه اینکه خیال کنید نمازهایی که در مدتی که در مدینه بودید، اوایل رو به بیت المقدس خواندید، این نمازها را ما به هیچ می‌گیریم، قبولشان نداریم، قبله بیت المقدس قبله باطلی بود؛ نه، نه خیر.

کارهایی که کردید، همه‌اش در همه مراتب مورد قبول است. تلاش‌های شما و سعی‌های شما مؤمنان، هم در مورد قبله و هم به‌طور کلی، مورد تصدیق و تأیید و مورد پاداش و سپاس خداست؛ اما این فاصله‌ای که انجام گرفت برای این بود که ما امتحان کنیم. آیه در این مقوله است. حالا ببینید ما از کجای آیه می‌خواهیم استفاده کنیم.

«وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا» قرار ندادیم ما ای پیغمبر، آن قبله‌ای را که بر آن بودی یعنی بیت المقدس، پس آیه کی نازل شده؟ آن وقتی که از بیت المقدس به کعبه برگشته بودند، به سوی کعبه نماز می‌خواندند. خدا



می‌گویید آن قبله‌ای که قبلاً به سوی آن رو می‌کردی، یعنی بیت المقدس را برای چه ما قراردادیم؟ «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا» قرار ندادیم ما، مقرر نکردیم قبله‌ای را که بر آن بودی سابقاً «الْأَلْتَعَلَمَ» مگر برای اینکه معلوم شود «مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ» آنان که پیروی پیغمبر می‌کنند از آنان که به سوی گذشتگان نشان گرایش و تمایل دارند و برمی‌گردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند.

پس این یک آزمایشی از شما به عمل آورده. «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» هرچند که بسی بزرگ و مهم می‌نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آن‌هایی که دلشان هدایت شده این کار برایشان عادی بوده، معمولی بوده، می‌توانستند هضمش کنند، هدایت نشدگان، نه.

بعد، جمله بعدی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ»؛ این جمله مورد استدلال و استناد ماست؛ و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کرد. چنین نبود که ایمان شما و عمل شما و کار شما ضایع و باطل و بی‌اثر بماند. برای یک مدتی از زمان در جا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گام شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شما را یک گام، یک قدم به سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ» همانا خدا بر مردمان مهربان و دارای رحمت است.

خب، توجه بکنید، هم این آیه، هم چند آیه یا چندین آیه دیگر در قرآن به مؤمنین نوید این مطلب را می‌دهد که شما کارهایتان، ایمانتان،





عقیده‌تان، عملتان ضایع نمی‌گردد، بی‌اثر نیست، خنثی نیست؛ یعنی چیست؟ ثمربخش است؛ و این حالت اگر چنانچه در مؤمنین پیدا بکند، خیلی روشن و قهری است که پیمودن راه کمال برای او سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود. . . .

نگاهی گذرا به مبحث ششم

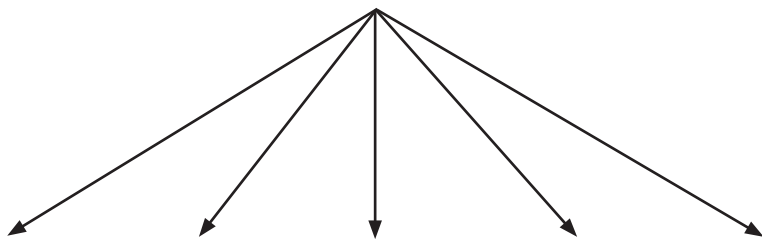
زیباترین و خوش‌سیماترین نعمت‌های الهی، وعده‌هایی است که به مؤمنان واقعی (مؤمنان متعهد و استوار در مسیر) داده شده و با ارزشمندترین آن‌ها سعادت است.



ضمايم و نمودارها



ایمان



ایمان
وسعدت

شروط
ایمان
راستین

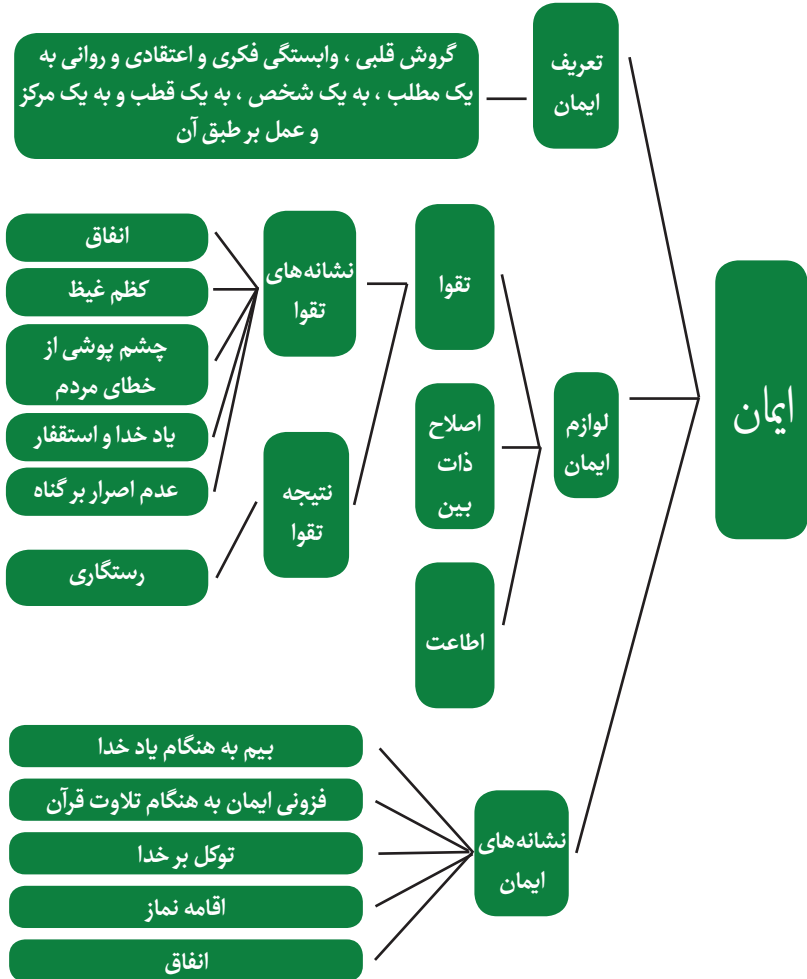
نشانه‌های
ایمان

لوازم
ایمان

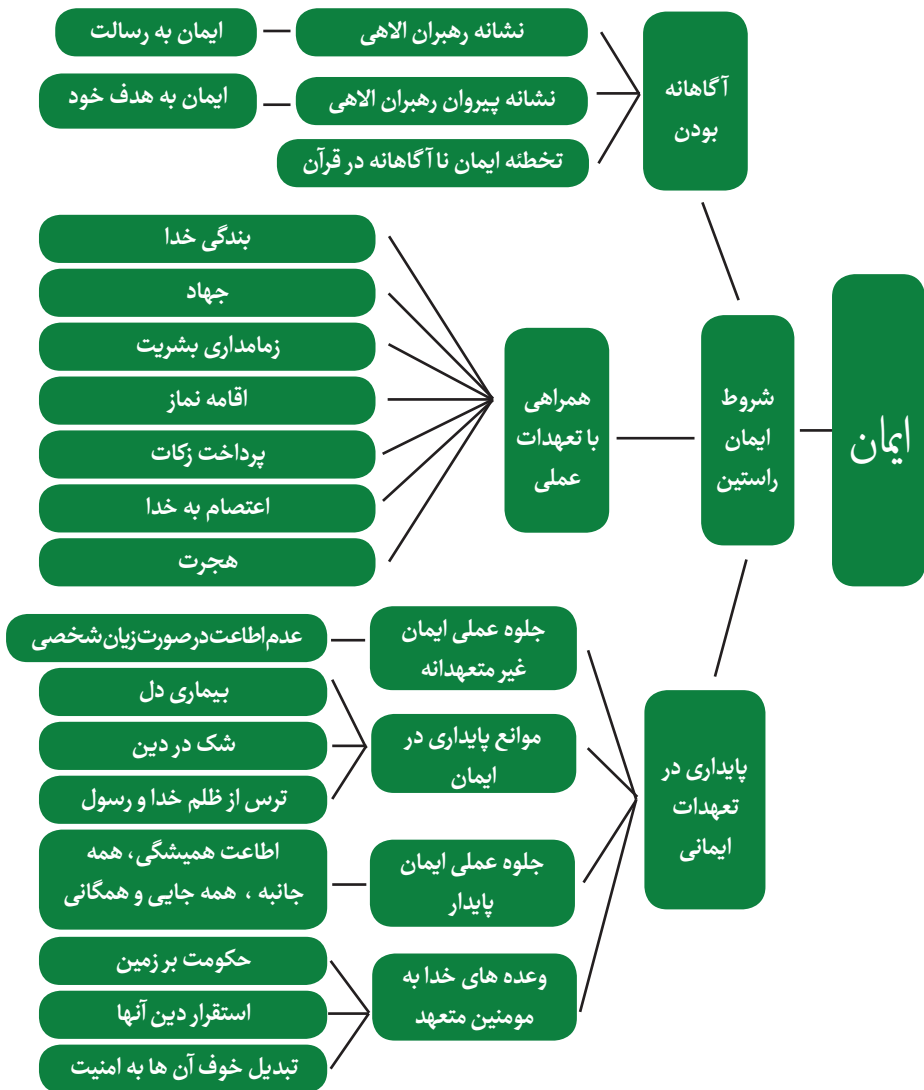
تعریف
ایمان



نمودار شماره دو: تعریف، لوازم و نشانه های ایمان

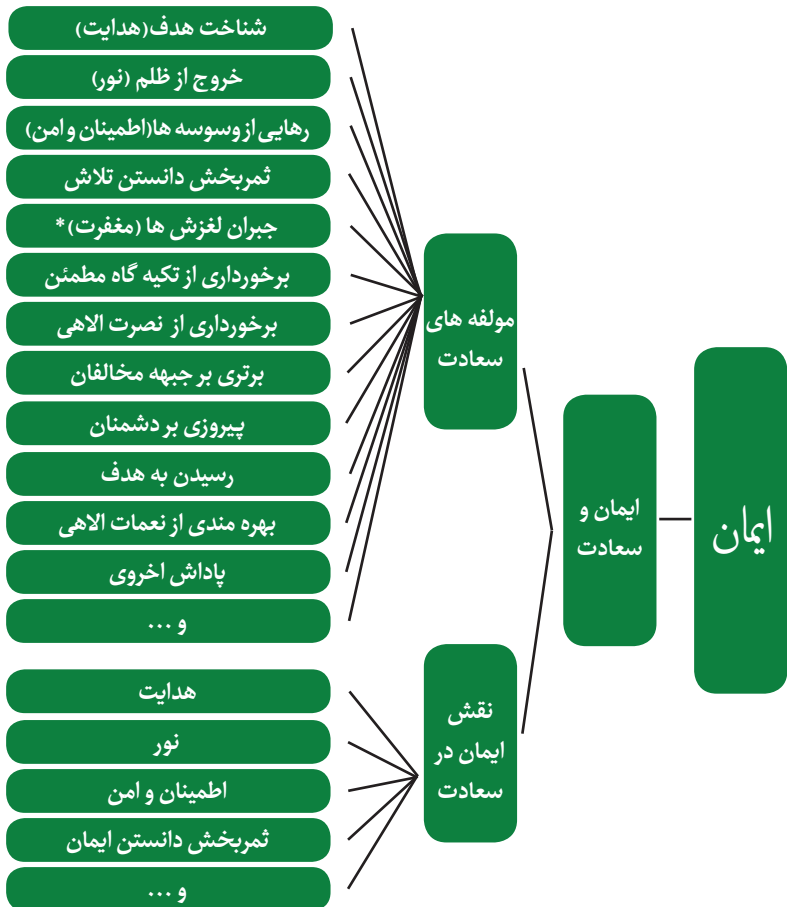


نودار شماره سه: شروط ايمان راستين





نمودار شماره چهار: ایمان و سعادت



*. مغفرت و رحمت رومی توان ذیل تقوا و به عنوان نتیجه آن مطرح نمود.

فرد متقی در مسیر اطاعت، لغزش هایی خواهد داشت که با غفران الهی این جراحات ها التیام خواهد شد.

